نگاهی به

سینمای کمدی

بیژن خرسند

نگاهی به
سینمای کمدی

جلد یکم

بیژن خرسند

باشگاه ادبیات

http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/

http://bashgaheketab.blogspot.com/

کتاب ۲۰۰۰
تلفن مرکز پخش: ۵۳۴۸۰۵

بیژن خرسند
نگاهی به‌سینمای کمدی

مردادماه ۱۳۶۰، ۲۰۰۰ نسخه، چاپخانه‌ی نقش‌جهان.
کلیه‌ی حقوق محفوظ است برای نویسنده.

طرح جلد از علی اصغر محتاج

اشاره

همچنانکه شوخی و طنز، معرف شخصیت یك ملت می‌تواند باشد، سینمای کمدی و طناز نیز به‌همین ترتیب دارای سبك مشخصی می‌شود، و به‌همین ترتیب سینمای کمدی هر کشوری با کشور دیگر تفاوت دارد. پس از این تقسیم‌بندی کلی، اما به‌تقسیم‌بندی‌های داخلی‌تر می‌رسیم. اینکه سینمای کمدی هر کشور دارای چه سبك‌هایی است و هریك از این سبك‌ها چه مشخصه‌هایی دارد، و این سبك‌ها و مشخصه‌ها به چه دوره‌یی مربوط می‌شود، و چه آدمهایی به‌وجود آورنده‌ی اینهمه هستند، و...

طی چند مجموعه سعی بر آن داریم که این تقسیم‌بندی‌ها را تا حد امکان روشن کنیم. از استادان بزرگ کمدی شروع می‌کنیم ــ و تا بعدی‌ها.

باستر کیتون

هفت شانس ۱۱

عکاسباشی ۱۸

چارلی چاپلین

شبی درنمایش ۲۹

عصر جدید ۳۴

لورل وهاردی

بازگشت به‌لورل‌وهاردی ۴۵

سربازهای چوبی ۸۰

کله‌پوک‌ها ۸۶

به‌شکار ارواح می‌رویم ۹۲

باستر کیتون

هفت شانس

باستر کیتون (۱۹۶۶ ـ ۱۸۹۵) فیلم «هفت شانس» را در سال ۱۹۲۵ ساخته است، و از بسیاری جهات در تاریخ سینما می‌تواند نمونه باشد. زمان اصلی فیلم هفتاد دقیقه است که در بسیاری از پخش‌ها کاهش یافته. این کاهش، اکثراً شامل قسمت رنگی آن است. در این قسمت ـ که آغاز فیلم است ـ باستر کیتون و دختر مورد علاقه‌اش روبه‌روی هم بریك نیمکت در باغی نشسته‌اند. باستر حالت مؤدبانه‌یی دارد، و بادختر صحبت می‌کند، بدون آنکه جرئت ابراز علاقه داشته باشد. پشت‌سر آنها در انتهای باغچه، خانه دیده می‌شود. آنچه از این پس د راین صحنه انجام می ـ گیرد، نمایش چهارفصل سال، پشت سر آنها است، بدون آنکه در حالت و روابط مرد وزن کوچکترین تغییری حاصل شود.

به‌این ترتیب در یك نمـا، عشق میان این دو، و شخصیت‌های هریك معرفی می‌شود. اما در عین حال، این

صحنه از فیلم باستر کیتون، به‌صورت یك صحنه‌ی عشقی به‌اتمام نمی‌رسد. یك عنصر فکاهی نیز وجود دارد؛ توله سگی که به‌تدریج در گذر چهارنما (چهار فصل) تبدیل به‌یك سگ عظیم‌الجثه می‌شود.

این سگ درآخرین صحنه دوباره به‌کار گرفته می‌شود، هنگامی که مرد و زن بالاخره به‌هم رسیده‌اند، و روی همان نیمکت قصد بوسیدن یکدیگررا دارند. این‌بار سگ است که میان آن دو ظاهر، و مزاحمشان می‌شود.

تمامی این صحنه به‌صورت رنگی تهیه شده، و تغییر فصل‌ها با رنگ نمایش داده شده است؛ این صحنه احتمالا اولین استفاده‌ی رنگ در فیلم سینمایی‌ست. (به‌استثنای نمای مشهور از فیلم «سرقت بزرگ قطار»، البته).

از تغییر، باستر کیتون در صحنه‌ی بعدی نیز استفاده می‌کند؛ این‌بار ا زتغییر منظره. باستر، روبه‌روی دوربین، در اتومبیل خود می‌نشیند، و ماشین را روشن می‌کند. اما ماشین حرکت نمی‌کند؛ صحنه‌ی پشتی عوض می‌شود، و باستر از ماشین پیاده می‌شود.

در این فیلم، باستر کیتون از نظر فنی نیز همپای شوخی‌های خود، بسیار پیش‌رفته است.

.....

باستر کیتون درفیلم «هفت شانس»، نقش مردی را دارد که اگر تا ساعت هفت بعدازظهر همان روز با یك دختر ازدواج کند، هفت میلیون دلار به‌ارث می‌برد... و تلاش باستر برای به‌دست‌آوردن هفت شانس از این لحظه آغاز می‌شود.

اولین نفر، طبعاً دختری‌ست که باستر دوست دارد. اما باستر از اظهارعشق به‌او عاجز است.

برای تمرین، روی نیمکت خالی می‌نشیند، وجملاتی را که باید به‌دختر ادا کند، به‌خوبی برزبان‌می‌آورد. در حالیکه او مشغول تمرین است، دختر آهسته می‌آید و روی نیمکت می‌نشیند. وقتی باستر تقاضای‌ازدواج‌می‌کند، دختر جواب می‌دهد «بلی»، و باستر متوجه می‌شود که دختر در تمام مدت حضور داشته است.

از این لحظه، کمدی باستر کیتون در این صحنه، باز به‌صورت تغییر و بدل ظاهر می‌شود؛ در حالی که او تقاضای خود را بدون حضور دختر به‌راحتی برزبان‌آورده بود، در حضور او از انجام این‌کار عاجز است. و آنچه می‌گوید، حتی برای دختر توهین‌آمیز می‌شود، بنابراین با عصبانیت تقاضا را رد می‌کند، و باستر برای به‌دست آوردن ارث باید به‌دنبال دختر دیگری بگردد.

فصل خواستگاری‌های باستر ــ که مملو از شوخی و بدیهه است ــ پس از این آغاز می‌شود.

زیباترین شوخی این قسمت، این صحنه است: باستر تقاضای ازدواج خود را به‌روی تکه کاغذی می‌نویسد، و برای دختری که در بالکن بالای سرش نشسته است، پرتاب می‌کند. دوربین همچنان باستر را نشان می‌دهد، و از بالای کادر، کاغذ تکه‌تکه‌شده، به‌زیر، روی‌سرش می‌ریزد. باستر یقه‌ی کتش را بالا می‌زند، و از کادر خارج می‌شود.

علیرغم چنین ظریفه‌یی در این حرکت، به‌علاوه در همین صحنه، شوخی دیگری نیز گنجانده شده است؛ در

حالیکه باستر مشغول نوشتن تقاضای ازدواج به‌روی کاغذ است، دختر مسئول رختکن، نسبت به‌قضیه کنجکاو می‌شود، سرش را جلو می‌آورد، نوشته را می‌خواند، بعد سلب‌علاقه می‌کند، و عقب می‌رود؛ درکوتاهترین زمان، به‌وجود آوردن و تمام کردن یك قضیه، در حالی که در تمام این مدت، باستر از آنچه اتفاق افتاده بی‌خبر است، و کار خود را ادامه می‌دهد.

صحنه‌ی خواستگاری در این قسمت با شوخی خواستگاری از زن‌هایی که از پلکان بالا می‌روند وپایین می‌آیند ــ درحالیکه باستر کیتون آنها را تعقیب می‌کند ــ ادامه می‌یابد.

در تمام این صحنه‌ها باستر کیتون موجزترین شخصیت‌سازی و بهترین صحنه‌پردازی را ارائه داده است، اما هنوز برگ برنده را در آستین دارد...

قبل از آن نوبت صحنه‌ی کلیساست.

باستر کیتون با لباس رسمی ودسته‌گل عروسی، وارد کلیسای خالی می‌شود. نگاهی به‌اطراف می‌کند، و بعد در ردیف جلو روی نیمکت می‌نشیند. دو بلیت از جیبش در می‌آورد؛ روی یکی نوشته شده «آبشار نیاگارا» (برای ماه عسل) و روی دیگر «رنو» (برای طلاق)، که یعنی قصد او فقط به‌دست آوردن ارثیه است...

در انتظار، به‌تدریج خوابش می‌برد، و از این لحظه، کلیسا به‌تدریج از سیاهی‌لشگر عظیم پیردخترها که آگهی ازدواج را در روزنامه خوانده‌اند، پر می‌شود. در حالی که چند برابر این عده نیز، خارج از کلیسا اجتماع

کرده‌اند.

تمام ردیف‌ها از زن‌ها پر شده است، به‌جز ردیفی که باستر روی آن خوابیده است. باستر بیدار می‌شود. و بلافاصله دوطرف او دو زن می‌نشینند. باستر متعجب است، ووقتی بقیه‌ی زن‌ها را در پشت سر می‌بیند، تعجبش زیادتر می‌شود. تا این لحظه هیچیك از زن‌ها وجود او را تحویل نگرفته‌اند، و انگار که متوجه او نشده‌اند.

بعد باستر روزنامه‌یی را که در دست یکی از زن‌های بغل دستش است، می‌خواند و موضوع را می‌فهمد. درست در لحظه‌یی که او برماجرا آگاه ، ودچار وحشت می‌شود، زن‌ها نیز به‌وجود او پی می‌برند!

دنبال این ماجرا، یکی از بهترین صحنه‌های کمدی سینمایی، و یکی از بهترین کارهای صحنه‌پردازی را به وجود می‌آورد؛ صحنه‌یی که هریك از هنرپیشگان کمدی لااقل یکبار آنرا امتحان کرده‌اند؛ صحنه‌ی تعقیب و فرار.

فوج عظیم زن‌ها در خیابانهای شهر به‌دنبال باستر کیتون به‌راه می‌افتد.

درآغاز تعقیب به‌صورت راه رفتن است.

باستر کیتون مطابق معمول، ناآگاه است، و در وسط خیابان راه می‌رود. زن‌ها که متوجه او شده‌اند، از تمام کوچه‌های اطراف، به‌تدریج وارد این خیابان می‌شوند، و به‌دنبال او به‌راه می‌افتند، و خیابان کاملا پر می‌شود.

آگاهی باستر از وجود زن‌ها در پشت سرش، آغاز گریز و تعقیب است.

از این لحظه به‌بعد، باستر کیتون دوربین را در

بهترین جای‌ممکن می‌کارد، و هرصحنه ازتعقیب‌کنندگان، و فراری، پر و خالی می‌شود.

در عین حال، در هیچ صحنه‌یی به‌شوخی تعقیب و فرار اکتفا نمی‌شود؛ هرکدام، باز شوخی دیگری دارد: مثل شوخی صف پاسبان‌ها، واستفاده‌ی باستر ازاین صف و غیره. (به‌یاد داشته باشیم که باسترکیتون در استفاده از قضیه‌ی تعقیب و فرار همیشه موفق است، نگاه کنیم به فیلم «پاسبان‌ها»).

اما باستر شوخی را هیچوقت به‌انتها نمی‌رساند، و همیشه با شوخی تازه‌تری، آنرا بازسازی می‌کند.

صحنه‌ی تعقیب و فرار، به‌کوهستان ختم می‌شود، جایی که نمایشگر کامل نرمش فوق‌العاده‌ی جسمانی باستر کیتون است ــ که می‌دانیم از سن سه‌سالگی همراه با پدر و مادرش به‌رویِ صحنه رفته است ــ در پرش از صخره‌ها، و یا دویدنی بسیار سریع.

باز نگاه کنیم به‌چند شوخی از این صحنه؛ باستر در حال فرار، به‌رودخانه می‌رسد، و به‌داخل‌قایق‌می‌پرد، و در حالیکه فکر می‌کند نجات پیدا کرده است، برای زن‌های تعقیب‌کننده بوسه می‌فرستد. اما زن‌ها به‌آب می‌زنند، و باستر متوجه می‌شود که بی‌جهت آنها را دست‌کم گرفته بوده است!

و یا شوخی درخت بریده شده، و تطبیق لحظه‌ی سقوط درخت، با لحظه‌یی که باستر از بالای تپه به‌روی درخت می‌پرد...

اوج این صحنه با سنگ‌های تعقیب‌کننده به‌وجود

می‌آید؛ صخره سنگ‌هایی که به‌تدریج بزرگ و بزرگتر می‌شوند، و در سرازیری کوه باستر را تعقیب می‌کنند. تشابه قطعی را، باستر، با رسیدن زن‌ها به‌پای کوه ایجاد می‌کند. باستر لحظه‌یی بین سنگ‌هایی که از بالا سرازیر شده‌اند، و زن‌هایی که از پایین کوه به‌بالا می‌آیند مردد می‌ایستد، و بعد سنگ‌ها را انتخاب می‌کند!

.....

باستر کیتون مردی‌ست که هرگز نمی‌خندد، درعین حال، بیشترین احساس را از راه نگاه، و نیروی نهفته‌ی در حال انفجار خود، به‌بیننده منتقل می‌کند.

رابطه‌یی که او با تماشاگر خود ایجاد می‌کند، نه از راه دلقك بازی وحرکات لب ودهان وصورت‌است، بلکه او نمایانگر نومیدی و تنهایی پنهان شده‌ی کسانی‌ست که با دیدن او و ماجراهایش، تمامی خود را بر پرده‌ی سینما باز می‌بینند.

عشق را آنچنان بروز می‌دهد که این تماشاگران انتظار دارند؛ با اصالت، وبا وقار.

شخصیتی که شاید در عصر خود مورد درك خیلی‌ها قرار نگرفت، همچنان که فیلم‌هایش نیز نسبت به عصرخود، خیلی پیشرو بود.

اصالت شخصیت باستر کیتون، همچنانکه شاید موجب محبوبیت او در آن زمان نشد، معذلك به‌کشف دوباره‌ی او انجامید، هرچند که کمی دیر.

و «هفت شانس» یکی از بهترین نمونه‌های کار باستر کیتون است.

عکاس باشی

فیلم «عکاس‌باشی» یا «فیلمبردار» محصول سال ۱۹۲۸ است، که در دهه‌ی هفتاد پخش جهانی یافت؛ به‌علت اختلافات بزرگ میان «باستر کیتون»، که در این فیلم تهیه‌کننده هم هست، با کمپانی پخش‌کننده؛ مترو گلدوین مایر. این اختلاف بیش از آنچه در تصور آید، به‌زیان باستر جوان تمام شد ــ تا آن حد که نبوغ و خلاقیت او مدتها نهفته ماند، وتنها درسال‌های‌اخیر، به‌وسیلهٔاروپاییان دوباره کشف شد.

وقتی به‌فیلم‌های خود کیتون، مثل هفت شانس ــ پاسبان‌ها ــ ژنرال و غیره نگاه می‌کنیم، دریغمان می‌آید که چرا فقط به‌خاطر برخورد و نمایش زور قدرتهای‌عظیم جلوی خلاقیت کیتون گرفته‌شد و او هرگز اجازه‌ی‌دوباره به‌پا خاستن پیدا نکرد.

«عکاس‌باشی» یکی از دوفیلم آخر کیتون درسالهای ۲۸ و ۲۹ است که عاقبت نیز نام «ادوارد سدویگ» را بر

خود گرفت ونام باستر کیتون فقط به‌عنوان تهیه‌کننده در آن ذکر شد. اما نگاهی به‌هریك از فیلم‌های شخصی کیتون، واندکی مقایسه، طراح و سازنده‌ی اصلی را آشکار می‌سازد.

پس‌ازصحنه‌ی‌افتتاحیه، باستر کیتون عکاس‌دوره‌گرد را می‌بینیم که سعی در جلب مشتری دارد، و در این حال در شهر، جشن و رژه‌ی مفصلی برپاست، و کاغذهای اعلامیه از تمامی آسمان شهر به‌زمین فرو می‌ریزد.

ازدحام جمعیت که بین عکاس‌باشی و مشتری پیدا شده‌اش فاصله انداخته، او را کنار زن جوانی قرارمی‌دهد که فقط یك نگاه به‌صورت زیبایش، هوش ازسر باستر می‌رباید. رقیب، از همین لحظه و بلافاصله وجود دارد؛ یك فیلمبردار خبری، یك جوان خوش بر و رو و خوش‌هیکل.

در حالیکه مرکز ثقل جمعیت به‌نقطه‌ی دیگری منتقل می‌شود، در صحنه فقط باستر و دختر جوان باقی‌مانده‌اند؛ در انبوهی کاغذ اعلامیه که سطح زمین را پوشانیده است.

باستر تنها راه برقراری رابطه را پیشنهاد برداشتن عکس از دختر می‌داند. عکس را می‌گیرد، و در حالی که آنرا آماده کرده رو برمی‌گرداند، هیچکس درصحنه نیست (جوان فیلمبردار کارش تمام شده دست دختر را گرفته و باهم رفته‌اند).

باستر عکس در دست در صحنه تنهاست، و این نوع تنها شدن و تنها ماندن او در تمامی فیلم و دربقیه‌ی‌فیلم‌ها، سنت این نوع داستان است ــ می‌بینیم که پس از آن نیز، این صحنه تکرار خواهد شد.

باستر جوان عاشق‌پیشه‌یی‌ست که بی‌کار نمی‌نشیند و در جستجوی دختر، به‌محل کار او می‌رسد. کل ماجرا به‌یك هفته نمی‌رسد ـ از جمعه شروع می‌شود، و روز شنبه باستر در دفتر دختر است.

تبدیل باستر عکاس به باستر فیلمبردار، همچنان از معجزاتی‌ست که عشق برای او به‌همراه دارد.

تا این لحظه، مخالفت‌های رقیب به‌تدریج رو شده است ـ و بعلاوه دفترکـار، یك شوخی همیشگی دارد: شیشه‌ی بزرگ در، هربار به‌وسیله‌ی پایه‌ی دوربین باستر که بردوش اوست، خرد می‌شود (در یك لحظه‌ی آخـر می‌بینیم که به‌جای شیشه از چوب استفاده کرده‌اند). از لحظه‌یی که باستر تصمیم به آغازکار جدید می‌گیرد، یك چهـره‌ی جدید ـ و سنتی ـ نیز وارد داستان می‌شود: پاسبان. باستر نشانی محل آتش‌سوزی را از او می‌خواهد، اما رابطه‌ی کلامی به‌هیچ‌وجه بین این دونفر برقـرار نمی‌شود. شوخی پایان این صحنه درخشان است. باستر که برترك یك ماشین آتش‌نشانی پریده تا همراه با آن به‌محل آتش‌سوزی راهنمایی شود، در واقـع به‌محل توقف و استراحت آتش‌نشان‌ها برمی‌گردد!

شنبه به‌پایان می‌رسد، در حالی که می‌دانیم که باستر نیمچه قراری برای گردش روز یکشنبه با دختر گذاشته است؛ اگر دختر قرار قبلی‌اش را به‌هم بزند، با او بـه گردش خواهد رفت، و برای این کار به‌او تلفن خواهد زد.

باستر از صبح زود یکشنبه لباس مرتب پوشیده و

آماده و منتظر نشسته است ـ پس از شوخی قلك پـول، وضعیت او نسبت به‌تلفن نشان داده می‌شود. از طبقه‌ی بالا، تمامی پله‌ها را باید دوان دوان پایین بیاید، تا به تلفن‌برسد (اولین تلفن اشتباهی‌ست).

برای نشان دادن این وضعیت، دوربین از خارج‌ناظر طبقات و پله‌هاست (به‌صورتی که مقطع ساختمان را می ـ بینیم) و از بالا به‌پایین یا از پایین به‌بالا حرکت می‌کند. این‌فکر (درخشان) را برای اولین‌بار دراین‌فیلم می‌بینیم ـ که از باستر است. و پس از آن مورد استفاده‌ی فراوان یافته است. عیناً در فیلم «کله‌پوك‌ها» از لورل و هاردی ـ و به‌صورتی الهام گرفته در فیلم «محبوب زن‌ها» اثـر جری‌لوییس.

اما ـ همچنان که تمام عناصر فیلم‌هایش ـ این‌بار نیز پلکان برای شوخی بدون استفاده باقی نمی‌ماند؛ در بازگشت از تلفن اشتباهی، باستر که غرق در فکر است (و معلوم است که به‌دختر فکر می‌کند) از پله‌ها بالا می‌رود، و این بالارفتن را زیادی ادامه‌می‌دهد، که به‌پشت‌بام‌می‌رسد. برگردان این شوخی هم وجود دارد؛ در حالی که این‌بار باستر را پای تلفن خواسته‌اند، با سرعت پایین می‌دود، و این‌بار زیادی پایین می‌رود و به‌زیرزمین می‌رسد!

و همچنان یك شوخی زیبا (که این فیلم مملو از آنهاست): در حالیکه دختر همچنان پای تلفن مشغول صحبت است، باستر را می‌بینیم که با سرعت (آنچنانکه در «هفت شانس» هم دیدیم) در خیابان‌ها مشغول دویدن‌است، و وقتی دختر گوشی را می‌گذارد، باستر پشت سر او

ایستاده است، و از دیر رسیدن معذرت می‌خواهد! تمامی روز یکشنبه معلوم است که مملو از دردسرهای غیرمنتظره و بدبیاری برای باستر، و در نتیجه مملو از شوخی‌ست.

اندکی قبل‌تر، در حالی که باستر با سرعت مشغول دویدن بوده است، از جلوی پاسبان سابق‌الذکر رد می ـ شود ـ که این‌چنین شخصی، چون فکر می کند همه گناهکار و مجرمند، از این به‌بعد به‌شدت به باستر مظنون خواهد بود ـ و این، نوع پاسبانی‌ست که شخصیت کامل شده‌ی آن در قالب صدها پاسبان، در فیلم «پاسبان‌ها» می‌بینیم.

شوخی‌های گردش دونفره‌ی روز یکشنبه با اتوبوس شروع می‌شود ـ کماکان یك برخورد هم با پاسبان وجود دارد. و بعد به‌استخر شنا می‌رسد. صحنه‌ی رخت‌کندن دو نفره (باستر کوچك اندام، و یك مرد قوی هیکل) در اتاقك کوچولوی رختکن، جزء صحنه‌های درخشانی‌ست که بعدها بسیار مورد استفاده قرار گرفته است، از جمله به‌وسیله‌ی لورل و هاردی در کوپه‌ی یك قطار با عوض شدن لباس‌ها و غیره.

تمامی صحنه‌ی استخر شنا، آنچنان سرشار است که یك لحظه هم تماشاگر را رها نمی‌کند. تصویر معروف باستر در حالی که دست به‌پیشانی گذاشته و با دقت به دور نگاه می‌کند در این صحنه نیز وجود دارد؛ منتها این‌بار در جستجوی لباس شنایش به‌اعماق آب می‌نگرد!

بدیهی‌ست که بنا به‌سنت (و شاید هم سنت باستر کیتون) هرواقعه‌یی با یك پایان ناخوش برای باستر باید به‌پایان برسد.

وقتی از محل استخر خارج می‌شوند، این بار نیز مرد فیلمبردار سر می‌رسد، تا دختر را به خانه برساند، در حالیکه باستر زیر باران شدید، پشت اتومبیل نشسته است. اما در لحظه‌ی خداحافظی آن اتفاق جادویی می‌افتد: دختر گونه‌ی باستر را می‌بوسد. باستر که ناگهان به‌عالم دیگری می‌رود، با دربان جلوی ساختمان دست می‌دهد و بعد خیلی سرشاد و راحت زیر باران به‌راه می‌افتد (نگاه کنیم به صحنه‌ی مشابه در فیلم «آواز زیر باران» از استنلی دانن و جین کلی). همچنان، این پایان صحنه نیست، و باستر باید با پاسبان هم برخورد پیدا کند.

روز دوشنبه باز، آغاز کار است. باستر از صبح علی‌الطلوع در دفتر نشسته است. دختر تصمیم می‌گیرد فرصتی به‌او بدهد، و خبر یك واقعه در محله‌ی چینی‌ها را فقط در اختیار او می‌گذارد.

ورود میمون کوچولو را به‌ماجرا خواهیم دید که بعد چه استفاده‌یی خواهد داشت. این‌بار برخورد با پاسبان تازه‌یی، کماکان شخصیت این افراد را در فیلم‌های باستر مسجل می‌کند. شوخی‌های صحنه‌ی جدال چینی‌ها، به علت نفس‌حادثه‌یی که خود داراست، حالت‌تازه‌یی ــ آمیخته با حادثه ــ پیدا می‌کند.

پس از همه‌ی زحمت‌ها، نتیجه معلوم است که به‌نفع باستر نیست: یادش رفته بوده در دوربین فیلم بگذارد! در نتیجه دختر که به‌خاطر او نزدیك بوده کارش را ازست بدهد، یکنوع قطع رابطه ایجاد می‌کند.

آخرین تلاش باستر روز سه‌شنبه فیلمبرداری از یك

مسابقه‌ی قایقرانی‌ست. شخصیت نوع قهرمان باستر، در این صحنه به‌اوج و کمال خود می‌رسد. در حالی که دختر در دریا به‌خطر افتاده و مرد همراهش (رقیب) فقط خود را نجات داده است، باستر با دلاوری به‌آب می‌زند، و دختر را به‌ساحل می‌رساند ـ همچنان می‌رسیم به‌نوع بدبیاری معمول باستر؛ در حالیکه برای آوردن دارو ازکنار دختر دور می‌شود، دختر درآغوش مرد دیگر به‌حال می‌آید، و با تشکر از او، باهم می‌روند...

باستر، تنها و غمگین برصحنه باقی می‌ماند. گردش دوربین، یك غیرمنتظره را آشکار می‌کند؛ میمون در حال فیلمبرداری (مورد استفاده از میمون).

(روز چهارشنبه) باستر، پس از قطع امید از دختر، رابطه‌اش با کار جدیدش نیز قطع می‌شود. حلقه‌ی فیلم را به‌هرحال برای دفتر تهیه‌ی فیلم می‌فرستد، و خودش دوباره به‌کار عکاسی کنار خیابان برمی‌گردد.

نمایش حلقه فیلم باستر (که به‌وسیله‌ی میمون فیلمبرداری شده)، همه چیز را روشن می‌کند؛ باستر نجات دهنده‌ی دختر است، و به‌علاوه فیلم‌های برداشته شده از جدال چینی‌ها نیز وجود دارد...

دختر به‌دنبال باستر می‌رود، و آخرین صحنه، این دو را تنها برصحنه‌ی پس از جشن و رژه‌ی خیابانی، بر زمین پوشیده ازکاغذهای اعلامیه نشان می‌دهد، و به‌این ترتیب، دایره بسته می‌شود.

عکاس‌باشی یکی‌ازسرشارترین و کامل‌ترین‌فیلم‌های باسترکیتون است؛ نمایانگر نوع قهرمان باستر، و نوع

کمدی اوست. حرکات دوربین و تدوین فیلم نمایشگر خلاقیت و هنر اوست.

فقط همین یك فیلم کافی بود تا نام «باستر کیتون» را در اوج هنرپیشگان کمدی قرار دهد ــ و پس از این همه، کلامی دیگر برای تحسین و ستایش از این مردوجود ندارد.

چارلی چاپلین

شبی در نمایش

چارلی (۱۹۷۷ ـ ۱۸۸۹) در کتاب «داستان زندگی من» نوشته است: «برخلاف فروید، من فکر نمی‌کنم که مسایل جنسی مهمترین عنصر تشکیل‌دهنده باشد. سرما، گرسنگی و شرم ناشی‌ازفقر، مهمترین عناصر تأثیرگذارنده و تشکیل‌دهنده‌ی انحرافهای روانی هستند... و من هرگز احتیاج‌نداشتم از راه خواندن کتاب‌ها، دریابم که‌بزرگترین دورنمایه‌ی زندگی، مبارزه و نیز، رنج است...»

به‌این ترتیب چارلی دقیقاً وضع خودش را در سینما روشن می‌کند؛ تمامی فیلم‌های او، از این طـرز فکر و اعتقادات او، تأثیر گرفته‌اند ـ از فیلم‌های کوتاه تا فیلم‌های بلندش.

در این ردیف یکی از بارزترینشان فیلم «شبی در نمایش» است که چارلی مسایل فکری خود را، روشن‌تر و تصویری‌تر از بقیه‌ی فیلم‌هایش به‌نمایش می‌گذارد. باید گفت که «شبی در نمایش» یکی از «فیلم ـ کلید»های

چارلی است؛ در به‌کارگرفتن دو شخصیت دوست داشتنی «ولگرد مست» و «جنتلمن مست»، کـه به‌آن خواهیم پرداخت.

فیلم «شبی در نمایش» را چارلی در سال ۱۹۱۵ساخته است. یك سال قبل از آنکه با «موچوال» قرارداد ببندد.

در این فیلم چارلی به‌نقش یك جنتلمن مست وارد یك «موزیك ـ هال» می‌شود. در نتیجه و در عین حـال فیلم اصلا به‌سنت‌های این مکان عمومی رایج در آن سال‌ها می‌پردازد. می‌دانیم که چارلی هیچ لحظه‌یی را برای پراخت لطیفه از دست نمی‌دهد، و بعلاوه با سنت شوخی پشت شوخی کار می‌کند که در نتیجه در هرلحظه کمدی خود را به‌اوج می‌رساند. بیشترین حد این مرحله به‌هنگام نشستن بر سر جای خودش درتالار نمایش، به‌وجودمی‌آید.

۱ ـ شوخی مکرر در مکرر اشتباه نشستن و تغییر جا دادن بین دو ردیف.

۲ ـ قضیه‌ی کف‌زدن چارلی، به‌علل مختلف، که به هرحال، هربار در خدمت هدفی مخالف نفس کف‌زدن است:

الف) وقتی زن زشت‌رو را می‌بیند.

ب) وقتی رهبر ارکستر با رفتار عجیب و غریبش با او روبه‌رو می‌شود.

اما قضیه به‌همین‌جا تمام نمی‌شود. وقتی چارلی به محل دیگری راهنمایی می‌شود و می‌نشیند، یك ماجـرای سنتی کمدی دیگر آغاز می‌شود:

زن خوشگلی که پهلوی دست او نشسته است ـ و

طبعاً چارلی در صدد دلربایی از او برمی‌آید، که در نتیجه، به‌اشتباهی در دست گرفتن دست شوهر زن می‌انجامد. و فرار چارلی به‌نقطه‌یی دیگر.

در تمامی طول این مدت، در فیلم، یك ماجـرای دیگر هم در حال اتفاق افتادن است؛ یك ولگرد مست در بالکن ـ مخصوص آدم‌های کم‌بضاعت ـ جا می‌گیرد. نقش این مرد را هم چارلی بازی می‌کند، و به‌این ترتیب برای اولین‌بار مرد مست جنتلمن، و مرد مست ولگرد را بـه وسیله‌ی خودش رو در روی هم قرار می‌دهد (آنچه پس ازآن، همراه با یك هنرپیشه‌ی د یگر بارها انجام می‌دهد، و بارزترینش در فیلم «روشنایی‌های شهر» است).

شوخی مربوط به مردمست روی بالکن این است که دایماً در حال سقوط است، و دیگران با گرفتن دامن‌کتش او را نجات می‌دهند.

تمام بلاهایی که به‌وسیله‌ی مرد مست در طبقه‌ی بالا، نادانسته بر سر افراد طبقه‌ی‌پایین ـ که‌جزء افرادمرفه‌الحال هستند ـ نازل می‌شود، حالت مبارزه و کینه‌جویی را به روشنی در خود پنهان کرده است.

در این راه چارلی تا به‌آخر پیش می‌رود...

مرد مست ولگرد، به خیال آتش سوزی، لوله‌ی آب را به‌روی جمعیت پایین می‌گیرد و همه را خیس می‌کند. می‌بینیم که آخرین نفر خیس شده، خود چارلی است، که به‌این ترتیب جواب شخصیت اعیان‌منش خود را به‌ولگرد مست داده است.

کل آنچه بر صحنه‌ی نمایش می‌گذرد نیز در خدمت

این معنا به‌کار گرفته شده‌است، به‌اضافه‌ی آنکه یك رابطه‌ی سه‌جانبه بین بالکن ـ تالار ـ صحنه‌ی نمایش به‌وجود آمده است:

ـ زن بدهیکل درشتی که می‌رقصد و لوندی می‌کند.

ـ مجموعه‌ی یك آواز دونفره، که‌مطلقاً موفقیت‌آمیز نیست.

ـ هیئت ارکستر، که به‌اندازه‌ی کافی ازدست چارلی جنتلمن به‌ستوه می‌آید.

ـ رقص زن و مارها، و گریختن مارها به میان جمعیت.

در تمام موارد، چارلی آنقدر شوخی و لطیفه با فکر اصلی مخلوط می‌کند، که قضیه فقط به‌صورت‌خندیدن‌و خنداندن جلوه‌گر می‌شود. مثل شوخی قسمت مارها:

درحالیکه چارلی بر صندلی خود به‌خواب رفته است، تعدادی از مارها به‌دور دست و پای او می‌پیچند. سنت کمدی می‌گوید که وقتی چارلی از خواب بیدار شد، باید از جا بپرد، وهراسان شود ـ دراین انتظار، چارلی بیدار می‌شود، و بعد با خونسردی مارها را بر می‌دارد و به‌گوشه‌ی دیگری می‌اندازد.

در این سومین مرحله‌ی جا گرفتن چارلی، که‌این‌بار در یك لژ اختصاصی است، «فتی آربوکل» هنرپیشه‌ی‌چاق ومعروف کمدی آن زمان در نقش یك پسربچه‌ی خوش اشتها ظاهر می‌شود که گذشته از لطف وجودی خودش، تعدادی کیك هم به‌همراه دارد. پس باید شوخی‌های‌مربوط به‌پرتاب کیك نیز درکار باشد. اما این‌شوخی‌ازضعیف‌ترین

شوخی‌های فیلم است؛ هنگامی که چارلی با بشقاب کیک، روی صحنه درکنار آوازخوان بدصدا ایستاده است وهمه منتظرند که شیرینی را به‌صورت مرد بکوبد. چارلی مکث می‌کند، دستش را با شیرینی تکان‌تکان می‌دهد، نشانه می‌گیرد. و باز مکث می‌کند. این‌بار این مکث‌ها، ضرب شوخی را به‌کلی گرفته است و در نتیجه وقتی کیک را به‌صورت مرد می‌کوبد، خود شوخی مدتها قبل تمام‌شده است.

گفتیم که آخرین نمای‌فیلم، چارلی ـ جنتلمن خیس شده را نشان می‌دهد، که این نوع پایان نیز، بندرت در فیلم‌های او به‌چشم می‌خورد.

چارلی فیلم «شبی در نمایش» را بخصوص در راه برور عقایدش، و آنچه از نظر اجتماعی و سیاسی مورد پسند مردم است، ساخته است. اما این فیلم، همچنین از نظر طنز و کمدی، جزء یکی از کارهای خوب او به‌شمار می‌آید.

عصر جدید

فیلم «عصر جدید» (۱۹۳۶) را چارلی چاپلین در فاصلـه‌ی فیلم‌های «روشنایی های شهـر» (۱۹۳۱) و «دیکتاتور بزرگ» (۱۹۴۰) ساخته است. ساختن فیلم از ۱۹۳۲ آغاز می‌شود و تا ۱۹۳۵ به‌طول می‌انجامد. آغاز فیلم مصادف با قضایای بحران اقتصادی آمریکاست که از ۱۹۲۹ شروع شده، و فیلم، از این درگیری متأثر است.

یك درونمایه‌ی اصلی چارلی در فیلم‌هایش،درگیری انسان با اجتماع است. این بار درگیری با ماشین نیز به نحوی در فیلم گنجانده شده ـ به‌هرحال، خط اصلی بـاز همان است: مردی که از جامعه کناره نمی‌گیرد، اما قطعاً در پی آن است که «خودش» باقی بماند.

این بار، در واقع ماشین‌های عظیم صنعتی به‌نوعی خودنماد یك جامعه‌ی تشکیلات یافته هستند. درگیری‌های انسان، این بار ماشین و تشکیلات ماشینی است. این مفهوم، باز خود نماد جداگانه‌یی در فیلم پیدا می‌کند: ماشین غذا

دادن خودکار. می‌بینیم که چارلی چگونه در برابر این ماشین سرخود، از پای درمی‌آید. نماد، باز از اینهم پیشتر می‌رود: چارلی دچار بحران وحمله‌ی عصبی می‌شود و به‌آسایشگاه منتقل می‌گردد.

اشاره به‌یك نکته ضروری ست: در سال ۱۹۳۱ «رنه کلر» فیلمساز بزرگ فرانسوی، فیلم «آزادی مال ماست» را می‌سازد یك فصل کارخانه در این فیلم وجود دارد که کارگران به‌صورت ماشینی، هرکدام کار یك پیچ راانجام می‌دهند، و در این نظم و ترتیب مداوم، فقط یك آدم عاشق پیشه‌ی گیج می‌تواند خلل ایجاد کند: هریك پیچی که او از دست بدهد، تمامی کار بقیه را نیز دچار اختلال خواهد کرد.

در «عصر جدید»، چارلی قضیه‌ی کارخانه و تمامی این فصل را از «کلر» برداشته است. قضیه از این قرار است: پارامونت که پخش کننده‌ی‌فیلم «کلر» درآمریکاست، علیه «یونایتد آرتیستز» و چارلی چاپلین اقامه‌ی دعوی می‌کند، و به‌عنوان بهترین دلیل، از موضوع کارخانه مثال می‌آورد. دادگاه حق را به‌آنها می‌دهد، و اگر «رنه کلر» که سازنده‌ی فیلم است، زیر ورقه‌ی شکایت را امضاء کند، جلوی پخش فیلم «عصر جدید» را خواهد گرفت.

«کلر»، از اروپا، یك تلگرام‌مشهور می‌زند: «اگر چارلی از روی فیلم من برداشته، مایه‌ی خوشحالی‌وافتخار من است.» و قضیه فیصله می‌یابد.

می‌گویند که «کلر» نیز شخصیت مرد مست فیلم

«۱۴ ژوییه» و دوستی مرد ثروتمند و مرد ولگرد را از فیلم «روشنایی‌های‌شهر» چاپلین الهام گرفته‌است (۱۹۳۲). به‌هرحال، ظاهراً مسئله‌ی اقتباس مطرح نیست، اما باید گفت که «رنه کلر» بیش از کمدی‌سازان دیگر، مورد تقلید بوده است.

.....

تأکیدهای چارلی در برابری انسان و ماشین (که گفتیم خود به‌نوعی نماد یك جامعه است)، در چند جا وضوح کامل دارد: چارلی که نمی‌تواند از حرکات یکنواخت ناشی از کار با ماشین خود را رها کند، و به علاوه کوچکترین اشتباه در کار، ضایعه‌ی بزرگی به‌وجود می‌آورد و کار همه به‌هم می‌خورد؛ عملا به‌دنبال محکم کردن پیچ‌های ازدست‌رفته، در شکم ماشین فرو می‌رود.

پیش از این در فصل افتتاحیه دیده‌ییم که چارلی با دو نمای پشت هم از گوسفندها، و انبوه مردم، به‌این کار گوسفندواره، چشم انتقاد دارد.

گفتیم که صحنه‌های ماشین را چارلی، به‌علت یك فکر به‌دست آمده (به‌هر طریقی) در فیلم گنجانده: نگاه به‌فیلم روشن می‌کند که داستان و خط همیشگی چارلی همچنان وجود دارد ــ همان آدم و همان درگیری‌ها، و به‌همین‌ترتیب. صحنه‌های درگیری با ماشین، ازدوصحنه درنمی‌گذرد: صحنه‌ی آغازی درکارخانه (که‌خودصحنه‌ی ماشین غذا دادن را دربر دارد) ــ و صحنه‌ی افتتاح‌مجدد کارخانه، و روغن‌کاری ماشین‌ها.

در اولی، چارلی در پیچ و خم‌های دنده‌های‌ماشین

فرو می‌رود، و در دومی استادکارش.

بنابراین ماشین تحت‌الشعاع، و خودنماد چیزدیگری است. اما باقیمانده، که زمان بیشتری از فیلم را در اختیار دارد، به‌همان موضوع همیشگی برمی‌گردد ـ که گفتیم: مردی که می‌خواهد داخل جامعه بشود، اما خودش باقی بماند، همانطور که بوده، و همانطور که می‌خواهد باشد.

این فکر را چارلی در تمام فیلم‌هایش (کوتاه یا بلند) با خود می‌آورد.

در «عصر جدید» چارلی باز، به‌تعدادی از شوخی های قبلی خودش برمی‌گردد ـ که در بیشتر آنها موفق به‌نظر می‌رسد:

در آخرین قسمت از صحنه‌ی اول کارخانه، هنگامی که چارلی دچار دیوانگی می‌شود و با خرابکاری انتقام می‌گیرد، کل صحنه که عملا دارای تأثیر کمدی‌مضاعفی می‌شود، با حرکات باله مانند چارلی انجام می‌شود. اما این باله، حالت رقص ماشینی عروسکی طغیان کرده بر علیه زندگی تشکیلات داده شده را دارد.

اما این رقص‌باله مانند، یادآور فیلم دیگر چارلی «طرف آفتابی» (۱۹۱۹) است. و همچنین: چارلی با دخترك در باغچه‌ی جلوی خانه، از فیلم «در پارك» (۱۹۱۵) ـ آخرین نفر برای استخدام، واروی قضیه‌ی مشابه در «زندگی سگی» (۱۹۱۸) ـ با برگشت اصلی به فیلم‌های «کار» (۱۹۱۵)؛ کار کوتاه مدت خسارت‌بار در لنگرگاه کشتی نیمه‌کاره ـ و، «ولگرد» (۱۹۱۵) ـ استخدام چارلی‌به‌عنوان‌نگهبان شب، از فیلم «نگهبان»

(۱۹۱۶) ـ و باز روشن‌تر از همه، در همان حدی که شخصیت خودش را تکرار می‌کند: رابطه‌ی او با دخترك (پولت گودار) یادآور رابطه‌ی عاطفی چارلی با پسربچه درفیلم «پسرك» (۱۹۲۰).

صحنه‌ی نجات‌دادن دختر از چنگ پلیس ـ صحنه‌ی اشکبار دختر هنگامی که پلیس‌ها می‌خواهند او را از چارلی جدا کنند، در انتهای فیلم ـ بعلاوه در صحنه‌های دونفره (در کلبه مثلا) رابطه اصلا به‌صورت محبت پدر و فرزند است. هیچنانکه‌رابطه‌ی چارلی‌باپسرك.

از اینهمه، چارلی کارهای خودش را تکرارمی‌کند، اما به‌عدم موفقیت نمی‌رسد. بعلاوه گاهی به صحنه‌های درخشانی دست می‌یابد:

ـ صحنه‌ی زندان و استعمال ناخودآگاهانه‌ی مواد مخدر.

ـ صحنه‌ی خیلی خوب بازی اسکیت با چشم‌های بسته در فروشگاه.

ـ صحنه‌ی خیلی خوب سلف‌سرویس: چارلی که می‌خواسته دختر را نجات دهد و خود را به‌جای اومجرم قلمدادکرده بود، وقتی می‌بیند که پلیس به‌او کارندارد، تصمیم به‌تلافی می‌گیرد. وارد یك سلف‌سرویس می‌شود، دوسینی پر غذا می‌خورد، بعد صورتحساب را برمی‌دارد، از پشت شیشه‌ی کافه، پلیس را فرا می‌خواند، و او را به صندوقدار حوالت می‌دهد.

شوخی باز ادامه دارد: در حالیکه پلیس یك دست چارلی را در دست دارد، وبرای فرا خواندن‌ماشین پلیس

تلفن می‌زند، چارلی از نظر صاحب دکه‌ی پهلویی فقط یك مشتری است: برایش سیگار برگ روشن می‌کند، و چارلی هم شکلات و شیرینی به‌بچه‌های ولگرد کوچه می‌دهد، و باز پاپیس را وارد صحنه می‌کند ــ و در هردو بار، برای صندوقدار و صاحب دکه، کلاهش را به‌علامت احترام برمی‌دارد.

ــ صحنه‌ی پیشخدمتی در رستوران: درهای ورودی و خروجی آشپزخانه، انبوه رقصندگان بی‌تاب، تبدیل مرغابی سرخ شده به‌توپ یك بازی فوتبال آمریکایی...

ــ و صحنه‌ی خیلی درست به کار گرفته شده‌ی رقص و آواز چارلی. بازگشت مستقیم به «موزیك ــ هال». کلماتی که چارلی به‌کار می‌برد، در واقع بی‌معناست، و فقط با پسزمینه‌ی مفهومی که از اصل تصنیف داریم، و حرکات ارائه شده، موضوع باید درآید ــ که درمی‌آید. کاری که سال‌ها چارلی در موزیك ــ هال‌ها انجام‌می‌داده، یادآور نمایش‌های «وودویل».

از میان شوخی‌ها، گفتیم که چندتایی هم درنمی‌آید: شوخی خانم همراه‌کشیش، وقضیه‌ی قار وقورهای شکمی. مدت زمان برای این شوخی، طولانی، و ریتم شوخی، کند است.

گفتیم که چارلی یك مقدار به شوخی‌های قدیمی خودش برمی‌گردد، ویك مقدار شوخی هم اضافه می‌کند، که در همه‌اش موفق نمی‌شود.

پس در واقع، با توجه به فصل بندی‌ها، فیلم عملا تقسیم به‌یك مقدار شوخی و موضوع شده است ــ که از هم

گسیخته می‌نماید. بخصوص در صحنه‌هایی، که به‌ماشین و کارخانه برمی‌گردد.

اما در لحظات دیگر، از طریق شخصیت «ولگرد آقامنش» قطعه‌ها با یکدیگر، رابطه‌یی نهانی دارند.

کاری که همیشه وهمیشه چارلی در فیلم‌هایش‌تکرار می‌کند، تکیه‌های احساساتی است: اصلا موضوع دختر تنها ویتیم شده و گرسنه (که گفتیم موازی با «پسرك» پیش می‌آید)، خود احساس برانگیز است (که این بار بازیبایی درخشان پولت‌گودار همراه است).

ازاین تأکیدها چارلی برروی‌خودش هم غافل‌نیست: وقتی بیکار شده انگشت به‌دندان می‌گزد، یا مورد تهاجم دایمی پلیس است، و غیره.

که از این طریق به‌مفاهیم عمیقه‌ی اجتماعی نیز می‌خواهد برسد: سه‌دزدی که به‌فروشگاه‌آمده‌اند،می‌گویند «ما دزد نیستیم، گرسنه‌ییم.»

اینهمه، به‌هرحال فریبنده به‌نظر می‌رسد. اما درواقع فیلم را به‌شعار وپیام نزدیك می‌کند. واز طریق تکیه‌های احساساتی، چارلی بیشترین حد شعار رامی‌دهد، ورقت‌قلب بیننده رادر واقع عاملی می‌کند تاجلوی واکنش دادن او را بگیرد. اما در عین حال یادمان باشد که همین شعار ذکر شده، در یك فیلم مبتذل مثلا، تا چه حد ممکن است مورد تمسخر قرار بگیرد.

چارلی یك مؤلف است، به‌خاطر تمام ابداعاتی که‌در سینمای کمدی دارد ــ اما درست باهمین شعارهاوپیام‌هاست که از هنر سینما نیز فاصله می‌گیرد. این‌بار سینمای مؤلف

د رخدمت هنر سینما نیست. حدی که به‌استادی ودرخشانی، «باستر کیتون» خود را به‌آن می‌رساند و یك سینمای ناب کمدی به‌وجود می‌آورد.

چارلی اما، اینطور که از شرح حال‌هایی که‌خودش ودیگران از زندگی‌اش نوشته‌اند برمی‌آید، ترجیح داده که هنرناب سینما را با تعهدات اجتماعی به‌تعادل برساند. اما این کاری‌ست که شایدفقط «ژان ـ لوك گودار» موفق به انجام آن شده باشد.

بنابراین چارلی، به‌موازات سینمایش، برخود واجب می‌داند که حرفی هم برمبنای معتقداتی ـ که شاید هم نداشته باشد ـ بزند. واین همان منظر چشم فریبی‌ست که می‌بینیم امروزه هم خیلی‌ها را شیفته‌ی خود می‌کند، بدون آنکه ببینند با سینما چقدر فاصله گرفته‌اند...

صحنه‌ی نهایی، بایك جمله‌ی امیدوار کننده‌ی‌چارلی خطاب به‌دخترك پایان می‌گیرد که «نباید ناامید شد. ما موفق می‌شویم.» وتصویر مشهور چارلی و دخترك در جاده‌یی به‌سوی افق. واین درست برخلاف پایان فیلم «سیرك» (۱۹۲۸) است که با ناامیدی وخشونت کامل پایان می‌گیرد، بسته به‌روحیات و عواطف فیلمساز در هنگام ساختن هر فیلم.

«عصر جدید» به‌خاطر پراکندگی شوخی‌ها، و یکدست نبودن آنها، و دست اول نبودنشان، جزء فیلم‌های خیلی خوب چارلی نیست.اما به‌خاطر باقیمانده‌ی‌صحنه‌های موفق، آن را باید دید، ونیز به‌خاطر دیدن برخورد این فیلمساز با عامل صدا در فیلم.

فیلم در زمانی ساخته می‌شود که صدا، یك عامل تثبیت شده و موفقیت یافته است. اما چارلی‌از خطهمیشگی کار خود خارج نمی‌شود: همچنان موضوع با «میان ـ نوشته»ها و تکیه بر حرکات هنرپیشه پیش می‌رود.

از صدا، همیشه بایك واسطه‌ی دیگر استفاده می‌شود. مثلا از طریق تلویزیون ، در مکالمه‌ی مدیر کارخانه با کارگر ـ یا از طریق گرامافون، برای معرفی ماشین غذا خوراندن .

این دوری گرفتن‌را چارلی با موفقیت‌انجام می‌دهد. به‌جز در مرحله‌ی مستقیم «موزیك ـ هال»، و در آن نیز برای بیان زبانی نامفهوم.

... اما افسوس که رؤیای طلایی صامت دیگر پایان یافته بود.

لورل وهاردی

بازگشت به‌لورل وهاردی

۱

در یك فرصت پنج روزه امکان دیدن تعـدادی از فیلم‌های کوتاه وبلند لورل (۱۹۶۵ ـ ۱۸۹۰) و هاردی (۱۹۵۷ـ۱۸۹۲) دست می‌دهد* ازاین قرار:

در اولین برنامه پنج فیلم کوتاه وجود دارد: سه‌فیلم به‌کارگردانی «جیمز پاروت» ، یکی از «جیمز هورن» و یکی از «لوید فرنج» وتماماً با تهیه‌کنندگی «هال‌روچ»ـ که بلافاصله باید توضیح بدهیم مقام اصلی رادر این‌فیلم‌ها، در واقع روچ به‌عهده دارد که گذشته ازهر چیز دارای یك «مکتب» کمدی‌ست. واین مکتب کمدی در بـرابـر مکتب «مك‌سنت» قرار می‌گیرد بانوع کمدی‌هایی کـه تمامی سال‌های صامت واوایل ناطق رادر برمی‌گـرفتند.

* برنامه‌ی جنبی دهمین جشنواره‌ی فیلم کودکان و نوجوانان ـ آبان ۱۳۵۴.

کمدی «مك سنت» در فاصله‌ی سالهای ۲۵ـ۱۹۱۲ مسیر درخشان خود را طی می‌کند ـ در مقابل ، کمدی «هال روچ» از ۱۹۱۵ با «هارولدلوید» شروع می‌شودوتااواخر ۳۰ به لحظات درخشان خودمی‌رسد، که می‌بینیم‌لحظه‌هایی ازآن در سالهای بعدی نیز وجود دارد.

آنچه کمدی «هال‌روچ» را نسبت به کمدی «مك‌ـ سنت» مشخص می‌کند، آن است که بر خلاف «مك‌سنت» حادثه ها وشوخی‌ها به‌صورت دایره انجام می‌گیرد: دایره های داخلی دایره، که در کل‌باز یك دایره‌ی اصلـی را می‌بندد.

اولین فیلم ، فیلم «نی‌نی کوچولوها»ست محصـول ۱۹۳۰ از «جیمز پاروت». برگردان حقه‌های سینمایی‌اوج صامت، در این فیلم همچنان درخشان است.

شخصیت‌های اصلی عبارتنداز لورل وهـاردی، و لورل‌وهاردی کوچك در یك ساختمان. لورل وهـاردی کوچك از طریق حقه‌های سینمایی وبزرگ ساختن اشیاء به نسبت جثه‌ی آنها ـ برای کوچك نشان دادنشان ـ امکان وجود یافته‌اند . و درچند نما درکنار لورل وهاردی‌بزرگ نیز نشان داده می‌شوند.

تمامی شوخی‌ها و روابط بزرگها را، کوچك‌هانیز دارند. هاردی کوچك نیز مثل هاردی بزرگ، از دست لورل (کوچك و بزرگ)، کلافه است. در یـك طـرف بزرگها مشغول بازی تخته هستند ودر طرف دیگر بچه‌هابا اسباب بازی‌ها مشغولند.

لطف این کمدی در این‌است که همزمان، دوماجرای

مختلف با شوخی‌های فراوان، برای هردولورل و هاردی اتفاق می‌افتد، که ازاین طریق نتیجه‌ی خنده را مضاعف کرده است. با تمامی شوخی‌های سنتی این‌دو هنرپیشه:چشم هاردی که همیشه آگاهانه یا ناآگاهانه ـ در معرض‌حمله‌ی لورل است ، باتمام بلاهایی که لورل حتی هنگام کمك نیز برسر هاردی می‌آورد.

نگاه کنیم به‌آخرین‌صحنه ، که دایره‌های‌شوخی‌های گوناگونی را درخود دارد:

در اتاق حمام می‌دانیم که آب تا نیمه بالا آمده ـ بچه‌ها در تختخواب قرار گرفته‌اند و هاردی سعی داردبا خواندن لالایی آنها را بخواباند. شوخی‌های اول مربوط به لالایی‌ست، در حالی که فکر شوخی اتاق مجاور پرازآب نیز دایماً وجود دارد. در پایان این شوخی‌ها، بچه‌ها که هنوز خوابشان نبرده، آب می‌خواهند. ازاین لحظه شوخی بعدی محسوس‌تر می‌شود. هاردی به‌لورل می‌گوید که خودش آب خواهد آورد، چون او ممکن است آب را بریزد ـ در اتاق حمام راباز می‌کند، آب‌های جمع شده به‌داخل سرازیر می‌شود واتاق را آب برمی‌دارد.

فیلم بعدی «گنده‌ی بی حافظه» بازهم محصول ۱۹۳۵ ـ مثل فیلم قبلی امضای جیمز پاروت را دارد.

این بار حوادث از نظر مکانی به‌سه قسمت تقسیم شده‌اند، که در ادامه نیز، دومی و سومی به‌هم‌مربوطند.

قسمت اول در خانه‌با همسر ومستخدمه است وتمامی دعوا برسر این است که هاردی دنبال کلاهش می‌گردد،در حالی‌که آن را برسر دارد. آغاز قسمت بعد با تصمیم‌هاردی

برای نصب آنتن رادیو بربام خانه است. قبل از این لحظه، بایك شوخی خاص روچ، لورل وارد معرکه شده است. در حالیکه سوار برماشین به‌خانه‌ی هاردی می‌آید، زن‌جوانی که دامنش را بالاگرفته وپاهای خوش تراشش را نمایان ساخته تا از یك قسمت گل آلود خیابان عبور کند، تمامی هوش وحواس لورل را به‌خود می‌گیرد؛ درحالیکه‌به‌عقب نگاه می‌کند و ماشین به‌جلو می‌رود...

ـ «هال روچ» گفته است: بهترین کار دریك کمدی، انجام ندادن کاری‌ست که باید انجام شود. ـ

...وقتی لورل با ماشین به‌سرچهار راه می‌رسد،معلوم است که باید ماشین دیگری راه او را قطع کند. این‌ماشین سرمی‌رسد وبه‌سرعت از جلوی ماشین لورل ردمی‌شود. وقتی لورل سرش را برمی‌گرداند وبه‌جلو نگاه می‌کند، ماشین دوم با همان‌سرعت از پشت سرش عبور می‌کند. می‌بینیم که شوخی چه کوتاه وچه درست است.

نصب آنتن برسقف خانه، وقتی پای لورل‌به‌قصدکمك در میان باشد، معلوم است که بی‌دردسر نخواهد بود. واین لحظه ناظر به‌تمامی شوخی‌هایی‌ست که از تکرار به‌وجود می‌آید، سقوطهای مکرر هاردی، وخرابکاری عمومی.

شوخی‌های قسمت سوم، از لحظه‌یی‌ست که ماشین لورل به‌راه می‌افتد، در حالی‌که هاردی‌به‌نردبانی برروی آن آویزان است ـ باتمام شوخی‌های ماشین بی‌کنترل در خیابان‌های شلوغ. پایان حادثه باشوخی اتوبوس دو طبقه است، هنگامی که نردبان به‌اتوبوس تکیه می‌کند، هاردی به‌علامت احترام به‌مسافرین، به‌کلاهش دست می‌برد ـ اما

اتوبوس می‌ایستد، وچون ماشین همچنان ادامه می‌دهد، نردبان به‌جلو می‌رود و بعد جلوی اتوبوس سقوط‌می‌کند.

شوخی هنوز تمام نشده، ماشین که روی خط‌تراموای است، روشن نمی‌شود، تصادف قابل‌پیش‌بینی، درواقع‌روشن شدن پیش‌بینی نشده‌ی ماشین را به‌همراه دارد.

فیلم «سس خندان»محصول ۱۹۳۱است‌باکارگردانی «جیمز هوزن». طی یك نمای عمومی از خارج، خانه‌یی‌را درمیان ریزش برف می‌بینیم، وبعد درداخل، لورل‌وهاردی که در اتاقی خوابیده‌اند ــ که خواهیم دانست همراه‌داشتن سگ از نظر صاحبخانه ممنوع است، و «سس خندان» که اسم سگ است. درتمام مدت داستان درطول‌یك شب پربرف خواهد بود، وفضا به‌شدت غم غربتی واحساساتی‌ست.

می‌بینیم که دو مرد تاچه حد نسبت به‌سگ ترحم و علاقه دارند ــ ومعلوم است که‌حوادث و شوخی‌ها نیز برسر همین موضوع است.

داستان فیلم به‌دقت وظرافت بسیار تنظیم‌وتدوین‌شده واز منطق خاص کمدی های «هال‌روچ» برخورداراست.

از اینکه چگونه دومرد به‌خیابان برف‌آلود کشیده شوند، چگونه به‌دنبا لسگ از دودکش بخاری بالابروند، و درگیری‌های مداومشان با مرد صاحبخانه ــ که در عین حال، در طول فیلم ودرانتها به‌سزای بدجنسی‌های خود می‌رسد.

گفتیم که فضای فیلم به‌شدت احساساتی واندوهبار است واین همه در کار بابرف وسرما ــ در تضاد باکمدی ــ به‌دست می‌آید:

«سایه‌یی از سپیدی، اتاق را پوشانیده ونیمه روشن کرده بود. نور کمرنگی بودو به‌گرمای‌مطبوعی آغشته‌بود. ازپنجره، خارج خانه حس می‌شد وآنچه دیده می‌شد، دانه های برف بود که چندضلعی وپوک ـ باشکل‌های‌نامشخص ـ فرو می‌ریخت. فضای بین تکه‌های برف، خالی‌ومتغیربود.»

و ازاین طریق است که سرما وبرف خارج، بیشتر حس می‌شود، وقتی که هاردی، وبعد لورل، با اینهمه درگیری دارند.

شوخی درخشان فیلم، صحنه‌ی شستن سگ است:وقتی یك مست آخر شب در می‌زند، هاردی به تصور صاحبخانه، سگ را پنهان می‌کند وسرلورل رادر کف صابون فرو می‌برد. برگردان شوخی هنگامی‌ست که صاحبخانه بی‌خبر وارد اتاق می‌شود. لورل به‌محض دیدن او، سگ راازطشت در می‌آورد وسرهاردی رادر کف صابون فرو می‌کند.یك منطق درست در کمدی «هال روچ» .اما فیلم ازشوخی‌های سنتی نوع خود، فاصله دارد ـ مثلادراین‌فیلم لورل‌وهاردی خیلی کم به‌هم می‌پرند ویکدیگر را اذیت‌می‌کنند.

شوخی پایان فیلم، موضوع قرنطینه شدن خانه وبعد خودکشی صاحبخانه، در واقع تمام‌بدجنسی‌هارامی‌پوشاند، همه‌چیز دوباره به‌سطح احساساتی وتمیز خودبرمی‌گردد، وخارج از خانه «برف مثل کبوتر های سفید، از آسمان به‌سوی زمین ،پر می‌کشد.»

«پیانوی ماشینی» (۱۹۳۲) باز کار «جیمز پاروت» است ـ وبازگشت به‌نوع‌شوخی تکرار. لورل‌وهاردی قرار است پیانویی را از صدها پله بالا ببرند، واساس شوخی بر

لغزیدن ودوباره برگشتن پیانو به‌پایین، و دوباره‌به‌بالا کشیدن آن، استوار است.

امادر طول مسیر نیز شوخی‌های‌فرعی وهمراه‌وجود دارد، مثل پرستار ویاپروفسور وکلاهش.

به‌مقصد رساندن پیانو، اما چیزی را عوض نمی‌کند. این‌بار شوخی‌های تکرار شونده در راه به‌داخل خانه‌بردن پیانوست ــ وباتمام بلاهایی که برسر هاردی می‌آید.

صحنه‌ی غیر منتظره وخوب، هنگامی‌ست که به‌کار انداختن پیانوی ماشینی، یك صحنه‌ی موزیکال کمدی به‌وجود می‌آورد، که پایان آن ادای احترام سه نفره در برابر سرود ملی‌ست.

فیلم، مملو از شوخی‌های بصری و شلوغ است وفقط دراین راه کوشیده است.

«فضول‌ها» آخرین فیلم این اولین برنامه ، کار «لوید فرنچ»، محصول ۱۹۳۳ است. وبه‌تدریج‌لورل و هاردی در حال رسیدن به‌نوع کمدی دیگری هستند، که اما هنوز رگه‌های قبلی باقی‌ست.

داستان، یك صبح خوش این دونفر را نشان می‌دهد. قسمت اول در راه ، بالبخند وبا موسیقی. اما ازلحظه‌ی ورود به‌کارخانه‌ی چوب‌بری، به‌تدریج فضای آنها عوض می‌شود. بانوع شوخی‌های لورل، آزار دهنده‌ی هاردی، و لورل، مقابله‌گر بادیگران.

نگاه کنیم به‌قسمت دعوای سه نفره. در حالیکه‌لورل خود را در دعوای‌هاردی و یك کارگر دیگر واردمی‌کند، در واقع در برابر او مغلوب می‌شود. بنابراین ازدر دوستی

در می‌آیند، لورل به‌او سیگار برگ تعارف می‌کند وبعد نگهبانی را صدا می‌زند ــ وتابلویی رابه‌او نشان می‌دهد. همه به‌آن‌طرف نگاه می‌کنند. نوشته است «سیگارنکشید»ــ نگهبان ، کارگر را بیرون می‌اندازد.

اما گرفتاری‌های هاردی تماماً به خاطر لورل بـه وجود می‌آید؛ قلم مویی که به‌صورتش می‌چسبد، نحوه‌ی کندن وتراشیدن آن ، وسفر هاردی در طـول مسیـر راهروهایی که چوب‌ها را به‌بیرون پرتاب می‌کند. امـا مطابق معمول، لورل در پایا ن‌قضیه باید در بلایای هاردی شریك باشد؛ وقتی برای کمك به‌او در لابه‌لای نردبان‌است، هردو براثر ضربه‌ی یك بشکه به‌روی کلبه‌پرتاب می‌شوند. مردی زیر درمانده، که اکنون روی زمین خوابیده‌است، ودق‌الباب می‌کند...

شوخی آخر، نصف شدن ماشین آنها باماره‌ی‌برقی‌ست، در حالیکه هر دو نظاره‌گرند. اما ماشین از کار افتاده‌هنوز قادر به‌پخش موسیقی‌ست، وبه‌این ترتیب دایره بسته‌می‌شود.

...

کمدی‌های دو حلقه‌یی هال‌روچ، جـزء بهتریـن کمدی‌های لورل و هاردی‌ست ، که پس از آن، تکمیـل شده‌ی آن را در تعدادی از فیلم‌های بلندشان نیز خواهیم دید. اما شخصیت‌های این دو نفر، هاردی، جنتلمن‌ومعصوم ومحنت‌کش ، ولورل ، پاکدل وناقلا، درواقع از ــ ودر ــ همین فیلم‌های کوتاه روچ است که ساخته می‌شود.

۲

فیلم کوتاه «شلوار پوشاندن فیلیپ» محصول ۱۹۲۷ اثر «کلاید براکمن» است، همچنان از محصولات «هال روچ». این اولین فیلم کمدی لورل‌وهاردی است که‌رسماً شناخته می‌شود، هرچند که شخصیت‌های «استن» و «الی» هنوز به‌وجود نیامده‌اند. اما فیلم از بسیاری‌جهات، درکار این دو هنرپیشه ورد سینمای کمدی، مهر می‌شود.

کارگردان ، براکمن، اصلا با باسترکیتون کار می‌کند ـ ونوع کمدی هال‌روچ در این لحظه از سینمای صامت، در اوج است.

لورل در این فیلم خصوصیات سالهای بعدش رادارد (گذشته از اینکه اصلافیلم محبوب اوست)، اما هاردی هنوز در قالب یك جنتلمن فی‌الذات جا نمی‌افتد. دراین لحظه بیشتر حالت یك خرده بورژوای شهرنشین را دارد. می‌بینیم که به‌لورل می‌گوید باده قدم فاصله ازاو حرکت کند، چون مردم شهر، همه او را می‌شناسند، و وضع ظاهر

لورل با دامن اسکاتلندی که به‌پا دارد، باعث جلب توجه مردم است.

فیلم، اصلا دو قضیه دارد: یکی همانکه در عنوان هم هست، شلوار پوشاندن به فیلیپ (لورل)، تا ازاین رسوایی جلوگیری شود ــ ودیگری علاقه‌ی فوق‌العاده شدیدفیلیپ به‌زن‌ها، که باعث تمامی این دردسرها می‌شود.

این دو قضیه هردو باهم، خیلی استادانه از آغاز تا انجام ادامه دارند، ویك نکته، حالت جلب فیلیپ به‌زن‌ها، بالا پریدنش، و کوفتن پاهایش به‌یکدیگر است، که ازآن پس به‌وسیله‌ی هنرپیشه های بسیاری تقلید می‌شود.

فیلم دارای یك قسمت مقدمه است؛ در لنگرگاه کشتی و ورود فیلیپ، که دراین مرحله مسئله‌ی دامن پوشی‌او، و رفتار عجیبش مطرح می‌شود ــ واینکه هاردی هم مثل دیگران به او می‌خندد و می‌گوید کدام بدبختی، مستقبل این شخص است، که بعد می‌فهمد خودش است! و قسمت بعدی فیلم (به‌جز صحنه‌ی خیاطی) در خیابان‌ها اتفاق می‌افتد. در نتیجه قسمت اعظم فیلم در هوای آزاد فیلمبرداری شده و از حرکت تراولینگ، بخصوص، استفاده‌های خوبی شده است.

تکرار شوخی، که هربار جذاب است، درتمام طول فیلم اینست که فیلیپ بادیدن هرزن خوشگلی (ودراین لحظه، زن خوشگل سالهای ۲۰ با لباس وآرایش‌آن زمان وتمامی این نوستالژی) جفتکی می‌زند وبی‌اعتنا، به‌عموی خود (هاردی) به دنبال زن می‌رود، وبعد سیل جمعیت‌است که در یك نقطه، به‌دور این مرد دامن‌پوش جمع می‌شوند،

ویك نمای تکرار شونده از بالا وازدور؛ هاردی از جلوی دوربین به‌طرف جمعیت می‌دود وبا کنار زدن آنها به‌لورل می‌رسد .

یکی از بهترین لحظات شوخی هجوم‌جمعیت‌به‌محلی که فیلیپ آنجا است، هنگامی است که هاردی در مغازه‌ی خیاطی کنار خیاط ایستاده است. پشت سرش، از پنجره ، خیابان دیده می‌شود،ومردمی که‌ناگهان‌به‌یك سمت‌می‌دوند. هاردی نخست نمی‌خواهد باور کند، اما بعد به‌قبول این حقیقت که فیلیپ بازهم به‌دنبال زنی دویده، وادارمی‌شود.

شوخی خوب با دامن ، هنگامی است که فیلیپ‌پشت سرهاردی ا زروی نرده‌های هواکش کف پیاده‌رو عبور می‌کند، وجریان هوا دامن او را بلند می‌کند؛ و جمعیت که از پشت سرش روانند- فیلیپ در تلطیف خاطرش، کمی انفیه استنشاق می‌کند و عطسه‌ی او باعث می‌شود که زیر پوشش از پایش پایین بیفتد. جریان هوای بعدی که دامن او را بلند می‌کند ، موجب می‌شود که دوخانم ازبین‌جمعیت تعقیب کننده، بیهوش شوند، ودومرد، باکلاهشان آنها را باد بزنند!

ادامه‌ی شوخی دامن به مغازه‌ی خیاطی می‌کشد و اینکه خیاط باید شلواری برای فیلیپ آماده کند- برای این کار، در گرفتن اندازه‌ها برای شلوار دچار اشکال می‌شود، چون فیلیپ به‌شدت بااین کار مخالف است.

شوخی پایان فیلم، اصلا به‌قضیه‌ی زن‌ها برمی‌گردد. در حالیکه هاردی در برقراری صحبت بایك خانم طناز دچار شکست شده، لورل به‌سبك خودش عمل می‌کند-او

هم شکست می‌خورد. اما نتیجه وآزار آن، مطابـق سنت (از این لحظه) به‌هاردی می‌رسد ودر چاله‌ی آب غوطه‌ور می‌شود.

در این فیلم ، نوع رابطه‌ی لورل و هاردی هنوز تثبیت نشده، اما نشان بسیار از بعد دارد.یکی ازظریف‌ترین وبهترین کمدی‌های دو حلقه‌یی این زوج کمدی است.

فیلم بلند «دختر سوییسی» اثر «جان بـلایستون» محصول ۱۹۳۸ است. در این فیلم کارگردان قدیمی فیلم های دو حلقه‌یی، فیلمنامه نویس استـ واین لحظه، درست لحظه‌یی است که پس از یك رشته فیلم‌های درخشان، بـه فیلم‌هایی می‌رسیم که نقش لورل‌وهاردی‌در آنها، همردیف باهنرپیشه‌های آواز خوان است، مثل همین فیلم ویافیلم «دختر کولی» و «برادر شیطان» و غیره.

بنابراین فیلم، دارای‌اصالت وتمامیت‌فیلم‌های‌اولیه‌ی این دو هنرپیشه نیست، هر چند که به‌اندازه‌ی صحنه‌های آواز تنها یا دسته جمعی (که در این فیلم‌ها، بخصوص در آغاز، حالتی اپرت گونه دارد)، صحنه‌های شوخی‌برای آنها گنجانده شده، ولی کافی به‌نظر نمی‌رسد. وبه‌علاوه اقتباسی از شوخی‌های خوب خودشان است. مثل صحنه‌ی عبور دادن پیانو از پل چوبی لرزان بالای کوهـ کـه تکراری از شوخی درخشان مشابه در فیلم «پیانوی‌ماشینی» خود آنهاست.

دستورالعمل دراین نوع فیلم‌ها، ترکیب دو داستان کوتاه درهم است؛ یك اپرت با داستانی عاشقانه (محکم یا سست)، وداستانی برای لورل وهاردی که در این تلفیق،

هر قدر زمان سنجی درست باشد، باز به‌هرحال به‌این دو هنرپیشه لطمه می‌زند.

دوشوخی خوب در فیلم وجود دارد؛ قضیه‌ی سگ سن‌برنار، حامل ظرف کنیاك و حقه‌یی که لورل برای سر کشیدن این مشروب می‌زند ـ وصحنه‌ی مکالمه با یك زن وشوهر «سویس ـ آلمانی»، برای فروش تله موش‌ها، این صحنه، دقیقاً در روال شوخی های لورل وهاردی به انجام رسیده است.

یکی از شوخی های نسبتاً موفق در تلفیق وبرخورد دو داستانی که گفتیم، صحنه‌ی نوازندگی ارگ است، که چون براثر ناشیگری لورل، مقداری کف صابون به‌داخل لوله‌های ساز ریخته، به‌هنگام‌نواختن، تولید حباب می‌کند، و شوخی‌ترکاندن حباب‌ها به‌وسیله‌ی لورل، وطبعاً آزار هاردی.

در این رشته فیلم‌هایی که گفتیم در زمینه‌ی یك‌اپرت از لورل وهاردی نیز استفاده شده، شاید این فیلم کمتر از بقیه به‌آنها لطمه می‌زند ـ وبه‌هر حال، این دوره‌یی‌ست که دو هنرپیشه در کارشان افول می‌کنند، تا با همت لورل دوباره به‌اوجی دیگر برسند، مثلا در فیلم «یك احمق در آکسفورد» که خواهیم دید.

۳

«لحظه‌ی سرخ‌شان» (به معنی لحظه‌یی که در اوج هستند، ونیز بازی با کلمه در معنی هنگامی که از خجالت سرخ می‌شوند) محصول سال ۱۹۲۸ واثر «جیمز پاروت» است. بنابراین فیلم به‌دوره‌ی اول تعلق می‌گیرد، ودر این دوره‌ی اول می‌بینیم که کارکنان فنی مشخص ودایمی‌اند.

این فیلم ، پس ا زموفقیت «شلوار پوشاندن به‌فیلیپ» ساخته شده، و می‌بینیم که شخصیت ها جا افتاده ودرست هستند، وبعلاوه فیلم، خاصیت مهم دیگری هم دارد؛ اولین فیلم از رشته فیلم‌هایی است که لورل وهاردی بازن‌هایشان طرف هستند ونکته‌ی مهمتر اینکه، حالت زن سالاری کامل حکمفرماست . اتفاقاً فیلم «پسران صحرا» یکی ازفیلم‌های بعدی آنان نیز در همین ردیف است.

دراین فیلم ، شوخی برسر پول شوهر است که باید عیناً به همسر تحویل داده شود و اینکه لورل به‌رغم کوشش هایش نمی‌تواند ماجرا رااز چشم زنش پنهان کند،

وزنش به جای پول ، مقداری بلیت‌لاتاری‌در کیف‌می گذارد (پنهان کردن کیف پول در جیب بغل تابلوی دیواری، از فکرهای درخشان است) ـ پس شوخی فیلم برمی‌گرددبه اینکه لورل وهاردی به‌خیال داشتن پول، در رستوران هستند. نگاه کنیم به‌فیلم «دختر سوییسی»؛نیز یك‌صحنه‌ی رستوران وجود دارد که لورل وهاردی، به‌خیال پولدار بودن، شدیداً در حال خوردن ونوشیدن هستندـ اماپولشان در واقع ارزشی ندارد.

در «لحظه‌ی سرخ‌شان»، آگاهی لورل از نداشتن پول، از لحظات خوب فیلم است، باعکس‌العمل های‌صورت وراه حل‌های بی‌نتیجه‌یی که به‌فکرش می‌آید.

گذشته ا زمسئله‌ی پول، یك قضیه‌ی دیگر هم وجود دارد وآن قضیه‌ی زن‌های مکش مرگ‌مایی است که آنها به‌رستوران دعوت کرده‌اند. برگردان این صحنه در فیلم «پسران صحرا»، رقاصه‌های نیمه برهنه‌یی است که آواز «بچه‌ی هونولولو» را می‌خوانند.

فیلم، مملو از شوخی‌های‌شلوغ درردیف‌شخصیت‌های لورل و هاردی است. از جمله شوخی لورل وزن‌همراهش که دایماً برروی یکدیگر می‌افتندـ وباز یك شوخی تکراری از خودشان ؛ زن خبر چین وشایعه پرداز که‌به اتفاق همسران لورل و هاردی به‌سوی رستوران می‌آیند، در عبور از خیابان ، تا گردن‌دریك چاله‌ی‌آب‌فرومی‌رود.

مضاعف براینکه پرده‌ی آخر(ورودزن‌هابه‌رستوران و شلوغی آخر) در این نسخه حذف شده است. به‌هرحال فیلم، دارای شخصیت ومرتبه‌ی فیلم‌های این دوهنرپیشه

است.

فیلم «پسران صحرا» را «ویـلیام سایتر» در سال ۱۹۳۴ کارگردانی کرده است. بعلاوه در عنوان بنـدی می‌خوانیم که «لوید فرنچ» همکار کارگردان است: کسی که بااین دو هنرپیشه سابقه‌ی کار دارد ـ اما با سایتر، این تنها کار مشترك آنهاست، ومی‌بینیم که روال وروح کار این دو هنرپیشه را کاملا دریافته است.

داستان فیلم از یك لحظه‌ی کامل شده، در ترکیب این زوج اتفاق می‌افتد، هردو دارای همسرند، وخانه‌شان پهلوبه‌پهلوی هم است.

قبل از آن ، برگردیم به فصل آغاز؛ معرفی‌یك‌مجمع عجیب که هدف‌های عجیبی نیز دارند. دراین مجمع کـه «پسران شیطان» نام دارد، لورل وهاردی هم عضو هستندـ اضافه کنیم که در واقعیت، الیورهاردی یکی از اعضای «فراماسون»ها بود.

در لحظه‌یی که رییس جلسه می‌خواهد خطابه‌ی خود را ایراد کند. لورل وهاردی، در سکوت موجـود، وارد تالار می‌شوند. شوخی اول: هاردی که وارد شده، متوجه بیرون می‌شود که لورل را صدا کند. اما لورل ازگوشه‌ی دیگر وارد شده است، و نتیجه‌ی این عمل موجب یکـه خوردن هردو می‌شود .

شوخی دوم: لورل و هاردی می‌خواهند خود را به ردیف‌های جلو برسانند وبنشینند، وبرای این کار لازم‌است که ردیف‌های نشسته‌ی اعضاء و سکوت حاصله را بـه‌هم نزنند.

شوخی سوم: با آشفتگی همیشگی لورل ـ که عواقبی هم دارد ـ بالاخره برجاهای خود می‌نشینند. اما حرکت صندلی لورل باعث می‌شود دست هاردی بین دو صندلی بماند و فریادش رادر بیاورد!

شوخی چهارم : به‌دعوت رییس جلسه، همه از جابر می‌خیزند تا در ادای قسم هم‌آواز شوند. رییس یادآوری می‌کند که اگر کسی در ادای سوگندمردد است، بنشیند. لورل فوراً می‌نشیند. اما به ترغیب‌هاردی دوباره بلند می‌شود، وباگریه (گریه‌ی مشهور ـ که قبل ازاین، حتی در فیلم «شلوار پوشاندن به فیلیپ» نیز وجوددارد) سوگند را ادا می‌کند.

رییس یادآوری می‌کند که جلسه‌ی بعدی که‌جلسه‌ی سالانه‌ی مجمع است، هفته‌ی بعد درشیکاگوبرگزارمی‌شود، واعضاء حتماً باید در مراسم حضور یابند. پس ماجرا از اینجا شروع می‌شود؛ شرکت در جلسه‌ی معهود، واشکالاتی که از طرف زن‌هایشان باید در این‌راه‌به‌وجودآید.

نکته: جزء هدف‌هایی که رییس برای انجمن بر می‌شمارد، یکی هم دفاع وپشتیبانی قوی از ضعیف است، که با نگاه هاردی به‌لورل تأیید می‌شود.

قسمت بعدی در تاکسی، ادامه‌ی همین مفهوم خواهد بود. اما قبل از آن، می‌بینیم که دریك‌فصل کوتاه‌افتتاحیه، کارگردان وضعیت داستان‌را نسبت‌به‌دوقهرمان‌ساخته‌است. وبعلاوه به‌اندازه‌ی کافی شوخی در این راه به‌کار برده است ـ که در نتیجه صحنه، زاید برمتن داستان نمی‌نماید. وخواهیم دید که در صحنه‌های دیگر نیز چنین خواهدبود.

در صحنه‌ی تاکسی، هاردی به لورل توضیح‌می‌دهد که‌مردباید ارباب خانه‌ی خودش باشد، وزن در برابر او باید رام ومطیع باشد.

صحنه‌ی سوم که زسیدن لورل وهاردی به‌خانه‌های چسبیده به‌هم خودشان است، بایك شوخی سنتی این‌دونفر آغاز می‌شود: اوّل اشتباه درهاـ وبعد ماجرای زنگ‌زدن وگشودن در:

لورل به‌خانه‌ی خود رفته است وهـاردی از زنش می‌شنود که زن لورل به «شکار» رفته واوبهتر است این خبر را به‌لورل بدهد. هاردی ازخانه خارج می‌شود. دررا پشت سرش می‌بندد. زنگ خانه‌ی لورل را می‌زند. لورل درخانه‌ی هاردی راباز می‌کند. هاردی خبر رابه‌اومی‌دهد. لورل تشکر می‌کند ودر را می‌بندد. هاردی که ناگهان متوجه قضیه شده، زنگ خانه‌ی خودش را می‌زند. این‌بار لورل در خانه‌ی خودش راباز می‌کند!... وقتی با زنگ بعدی هاردی، زن‌هاردی در را باز می‌کند، شخصیت او هم روشن می‌شود؛ برخلاف تمام آنچه هاردی گفته بوده، در برابر زنش جرئت ابراز کوچك‌ترین‌حرف‌خلافی‌ندارد.

شوخی بعدی: لورل در خانه‌ی هاردی‌درانتظارزنش می‌نشیند. سیب توی ظرف میوه‌ی پهلو دستش،اورا وسوسه می‌کند. سیب رابرمی‌دارد، یك گاز می‌زند، ودوباره آن‌را توی ظرف می‌گذارد. این کار راسه بار تکرار می‌کند.و دراین مدت حس می‌کنیم که یك چیز غیر طبیعی وجود دارد.

در پایان شوخی ، توضیح داده می‌شود که سیب و

بقیه‌ی میوه‌ها از موم بوده است ـ وادامه‌ی شوخی، زن هاردی می‌گوید که این سومین سیبی است که درعرض یك هفته از ظرف کم شده است!... لورل به‌هرحال، قیافه‌ی بی‌گناهی دارد، او حتی بی‌گناه‌تر ازآن‌است که ازکشف مومی بودن سیب تعجب کند.

با مخالفت زن‌هاردی نسبت به‌شرکت هاردی در جلسه‌ی معهود ، تمامیت بقیه‌ی سفر روشن‌می‌شود؛تمهیدات برای این سفر و شرکت در جلسه.

شرکت در مراسم جشن وشرکت درمیهمانی، نشان دهنده‌ی نهایت خوشی و خوش‌بودن است (وبارقص کذایی دختران هونولولو) . صحنه‌ی میهمانی، همراه‌باچندشوخی از «چارلی چیس» مثال صحنه‌یی است که ذکر شد. ودر حین نشان‌دادن رقص وآواز، ازداستان، واز قهرمانان داستان به‌دور نمی‌افتد.

در غیاب این‌دو، اوج هیجان داستانی به‌وجود آمده است. زن‌ها بااطلاع از غرق کشتی که باید حامل این دو نیز باشد، سخت نگران می‌شوند، اما بادیدن یك فیلم‌خبری، از حقیقت ماجرا اطلاع می‌یابند.

لورل وهاردی که بایك سرناد هونولولویی بـاز می‌گردند، از طریق روزنامه‌ها موضوع‌رادرمی‌یابند:لورل باشنیدن عنوان خبر که هاردی می‌خواند، ابراز ناراحتی می‌کند، وخوشحال ازاینکه آنها دراین کشتی نبوده‌اند.

امانا گهان متوجه موضوع می‌شود . مخفی می‌شوند. وادامه‌ی آن به‌شوخی روی‌پشت‌بام درهوای‌بارانی‌می‌رسد.

با کشف حقیقت وروبه‌رو شدن بازن‌ها، یك لحظه‌ی

سنتی دیگر در فیلم‌های لورل وهاردی است: هاردی مقداری دروغ سرهم می‌کند، اما لورل در برابر زنش، ناگهان با گریه، شروع به گفتن حقیقت می‌کند، که معلوم است کاملا به‌ضرر هاردی تمام می‌شود.

«پسران صحرا» یکی از فیلمهای خوب لورل و هاردی به شمار می‌آید، همچنان می‌بینیم که داستان در هیچ لحظه از مسیر خودش خارج نمی‌شود، در هیچ لحظه افت نمی‌کند ـ تمام شوخی‌ها، بااجرای هردو هنرپیشه است وتمامیت داستان در مسیر شناخت این‌دو شخصیت و نوع شوخی آنها قرار دارد.

در این فیلم، هنوز «هال‌روچ» تهیه کننده‌است.

۴

فیلم «شیپور زن لعنتی»محصول ۱۹۲۸ اثر «ادگار کندی» است برای «هال روچ».

فیلم، ازسه قسمت تشکیل شده: گروه نوازندگان ـ ناهار در پانسیون ـ خیابان.

در قسمت اول با تقسیم‌بندی دقیق وبی‌نقصی، بیشترین تأثیر ممکن از یك ارکستر صامت گرفته می‌شود ـ حتی بیش ازآنچه اگر ناطق بود، تأثیر می‌داشت.

شوخی همچنان برمی‌گردد به‌ناشیگری‌ها وبی‌دست‌و پایی‌های لورل وهاردی، در تعویض ورقه‌های نت، تا به‌هم زدن ارکستر. تأثیرات، ازحالات خلسه‌مانند رهبرارکستر، ونت‌های عوضی که این دو می‌زنند، پدید می‌آید. یکبار که نوبت نواختن لورل است، چون سرگرم خودش است وآماده نیست، هاردی بلافاصله به‌جای او، نت را (با ساز دیگری البته) می‌نوازد، وبعد باهم دست می‌دهند.

ناهار در پانسیون که نسبتاً کوتاه است، یك‌شوخی

معروف دارد؛ شوخی نمك وفلفل ـ که پس ازآن مورد استفاده‌ی لورل و هاردی هم قرار می‌گیرد. لورل که می‌خواهد در غذایش نمك بریزد، چون موفق نمی‌شود، در نمکدان را باز می‌کند، وبعد آنرا نمی‌بندد. معلوم‌است که هاردی تمام نمك‌ها را در غذای خودش خالی می‌کند. برای تنبیه، بشقاب خودش را با بشقاب لورل‌عوض‌می‌کند.

اما لورل عین همین کار را با فلفل انجام می‌دهد ـ وهاردی در نتیجه تمام فلفل‌ها را در ظرف خود می‌ریزد. بعد برای پیشگیری، قبل ازآنکه لورل حرکتی بکند، به سرعت ظرف سس را ازروی میز برمی‌دارد وآنرا زیر صندلی پنهان می‌کند.

درقسمت سوم که لورل وهاردی درخیابانهانوازنده‌ی دوره‌گرد شده‌اند، یك شوخی مجدد با رهبر ارکستر وجود دارد ـ وبعد به‌یك صحنه‌ی معروف می‌رسد؛ در مشاجره‌یی که بین اورل وهاردی روی می‌دهد، هاردی با مشت به شکم لورل می‌کوبد ولورل با لگد به‌ساق پای هاردی می زند ـ این عمل چندین‌بار بین این دونفر تکرار می‌شود و بعد ضربه به‌ساق پا تعمیم می‌یابد وازطرف لورل شامل تمام کسانی می‌شود که به‌نوعی وارد قضیه می‌شوند. ادامه‌ی شوخی به‌شلوار کندن‌ها می‌رسد، وبه‌صورت یك کارعمومی درمی‌آید وشامل تمام رهگذران می‌شود. بالاخره لورل که این‌بار شلوار یك پاسبان را کنده به‌اتفاق هاردی فرار می‌کند. یك جوان چاق را می‌بینیم که فریاد می‌زند و شلوار به‌پا ندارد، وبعد لورل وهاردی را، که هردو در شلوار او، محترمانه دور می‌شوند.

این جوان چاق «روسکو فتی آربوکل» است.

فیلم، می‌بینیم که‌یکی‌از خشن‌ترین فیلم‌های این‌دو نفر است. هرگز در هیچ فیلمی، لورل را این‌اندازه خشن وآزاردهنده نمی‌بینیم. به‌نمونه نگاه می‌کنیم به‌فیلم بلند بعدی، که این زوج را به‌نهایت تلطیف شده ارائه می‌دهد، ویك دلیل اصلی قطعاً این است‌که لورل خودش تهیه کننده‌ی آن است:

«به‌سوی غرب» محصول۱۹۳۷ به‌کارگردانی«جیمز هورن» ــ که ازاین طریق، لورل، تا مدتی خودشان را از شر فیلمهای کم مایه‌یی که وجود آنها را در مرحله‌ی دوم قرار می‌داده، راحت می‌کند.

فیلم، دریك فضای وسترن شروع می‌شود، در یك کافه، با معرفی فوری شخصیت‌ها: صاحب کافه‌ی بدجنس ــ دختر ظرفشوی ــ دختر آوازخوان.

وبعد، لورل وهاردی که در راه هستند ــ وخواهیم دید که در واقع فضای خاص خودشان را به‌وسترن تحمیل خواهند کرد.

اولین شوخی، نحوه‌ی مسافرت است: لورل دهانه‌ی یك قاطر را گرفته به‌دنبال خود می‌کشد، و هاردی بر تخته‌یی به‌دنبال قاطر، خوابیده است (نگاه کنیم که حتی این شوخی فیلم‌های «تربیتی» از کجا می‌آید!) ــ و شوخی بعدی، از یك شوخی قدیمی خودشان می‌آید؛ در حین عبور از رودخانه، هاردی، در قسمت چاله‌ی زیرآب فرو می‌رود ــ عین شوخی درتعدادی از فیلمهای سالهای ۲۸ تا ۳۵ آنها وجود دارد.

دلبری لورل وهاردی ازیك خانم در دلیجان، باعث دردسر آنها در اخراج از شهر می‌شود ـ واین امر در انجام مأموریت، آنها را دچار اشکال می‌کند: ورقه‌ی مالکیت یك معدن طلا را باید به‌دختر ظرفشوی کافه بدهند.

اما صاحب کافه، دختر آوازخوان را درنقش دختر دیگر جا می‌زند تا نقشه را به‌دست آورند. مراسم معارفه وتحویل سند، یکی از صحنه‌های خوب کمدی فیلم است؛ در حالیکه هاردی کت وپیراهنش را برای یافتن گردن بندی که باید به‌دختر بدهد، در می‌آورد ـ و در پایان می‌فهمد که گردن‌بند روی زمین افتاده بوده است.

پس ازانجام این‌کار، لورل وهاردی به‌صرف‌مشروب دعوت می‌شوند، وبا نوازنده در رقص وآواز، همراهی می‌کنند. این دومین آواز ورقص آنهاست. اولی هنگام ورود به‌شهر وکافه انجام گرفته بود ـ اما این دومی، در داخل کافه، بیش ازاندازه از نوستالژی وخاطره بهره‌مند است؛ این رقص وآواز به‌خود آنها برمی‌گردد، به‌تمامی گذشته ـ ودرانجام، دوباره به‌خودشان می‌رسد؛ با ضربه‌یی که هاردی به سرلورل می‌کوبد.

فهمیدن هویت دختراصلی، وبازگشتن لورل‌وهاردی به‌اتاق دختر آوازخوان، یك صحنه‌ی مشخص و خوب کمدی آنها را پدید می‌آورد؛ لحظه‌ی تعقیب و گریز، از یك‌طرف بین صاحب کافه ودختر آوازخوان، واز طرف دیگر لورل‌وهاردی، در حالیکه ورقه‌ی مالکیت نیز دست به‌دست می‌شود، وهمه دریك اتاق، به‌دنبال هم می‌دوند. در

انجام این شوخی، لورل به‌داخل اتاق خواب زن می‌دود، زن نیز داخل می‌شود ودر را ازآن طرف می‌بندد.

از این لحظه، صحنه، در حالیکه حالت شوخی ـ سکسی پیدا می‌کند، نمایشگر تقلاها وکشتی دوطرف‌برای نگه داشتن وبه‌دست‌آوردن ورقه است. لحظه‌یی که‌لورل به‌روی تخت افتاده وزن دست در پیراهن او برده، به‌نظر می‌رسد که نقش جنسیت عوض شده باشد!

زن ورقه را به‌دست می‌آورد، در حالیکه لورل از فرط خنده‌ی قلقلك، ریسه رفته است. در یك برگردان بعدی، وقتی ورقه دوباره ازطریق هاردی به‌لورل می‌رسد، او در حال خنده، دوباره آنرا داخل پیراهنش می‌گذارد؛ یعنی مسئله برای او تبدیل به‌یك بازی شده است. زن، باز ورقه را به‌دست می‌آورد، وآنرا داخل گاوصندوق می گذارد ـ ودربرابر اخطار کلانتر، لورل وهاردی باسرعت هرچه تمام‌تر، باید شهر را ترك‌کنند.

در مسیر فرار، شوخی باز تکرار می‌شود. هاردی در عبور از رودخانه، درچاله‌ی آن فرو می‌رود.

شب هنگام، لحظه‌ی یك شوخی خوب دیگر است: لورل با شست خود آتش‌روشن می‌کند. یعنی شستش‌حالت یك فندك را دارد. هاردی ازاین کار، به‌نهایت ناراحت‌است. چون قادر به‌انجامش نیست ـ وشوخی دوم، لورل کلاه هاردی را همراه با نمك می‌خورد!

لورل وهاردی شبانه برای پس گرفتن سند مخفیانه به‌شهر برمی‌گردند. مشکل، نحوه‌ی ورود به داخل کافه است ـ ولحظه‌ی شوخی خیلی خوب؛ بالا رفتن هاردی

با طناب، وبعد متوازن نشدن او با قاطر، وبالارفتن قاطر بدطبقه دوم،همراه‌باسقوط‌او.

ادامه‌ی شوخی در داخل خانه، هنگامی است که سر هاردی د رتخته‌ی کف‌گیر کرده، لورل برای مخفی کردن او، موقتاً سطلی را به‌روی آن برمی‌گرداند!ـ با لگدی که صاحب‌کافه به‌سطل می‌کوبد و سطل از جای خود تکان نمی‌خورد...!

شوخی حتی تا مرحله‌ی نقاشی متحرك پیش می‌رود؛ لورل نخست سرهاردی را چندبار می‌پیچاند، که بعد سر، درجهت مخالف پیچ‌ها برمی‌گردد. وبعد لورل، سرهاردی را به‌بالا می‌کشد، وگردن‌کش می‌آید. وقتی ازدست‌لورل در می‌رود. در نتیجه ازسوراخ کف اتاق هم رد می‌شود وهاردی آزاد می‌شود!

به‌دست آوردن سند وفرار، یك صحنه‌ی آواز سه نفره‌ی پایان را دارد؛ دختر سوار برقاطر ولورل وهاردی در دوسویش ـ که درعبور ازرودخانه، هاردی طبعاً به داخل چاله‌ی زیرآب فرو می‌رود.

«به‌سوی غرب» یکی از بهترین فیلم‌های این زوج است؛ به‌خاطر داستان فیلم سنجیده ودقیق، وتمامیت‌کمدی لورل وهاردی، که دراین فیلم کاملا حفظ شده است.

لحظه به‌لحظه‌ی کمدی با هم پیوند دارد، وهیچ‌عامل خارجی و زایدی درآن گنجانده نشده‌است.

گذشته از ظرافت ودقت شوخی‌ها، می‌بینیم که دراین فیلم، هردو چقدر گرم وجذابند، بدون آنکه هیچیك‌آزار دهنده یا خشن یا خبیث یا فقط احمق باشند، وبه‌رغم اینکه

شخصیت‌های همیشگی‌شان را به‌خوبی وبه‌درستی ارائـه می‌دهند.

فیلم، یك شوخی خصوصی هم دارد؛ درحالیکه‌دختر وهاردی خوشحال می‌شوند ازاینکه هردو اهل جنـوب هستند، لورل می‌گوید اوهم اهل جنوب است ـ جنوب کجا؟ ـ جنوب لندن!

۵

فیلم کوتاه «عشق آنگورا» اثر «لوییس فاستر» است محصول ۱۹۲۸. از رشته فیلمهای خیابانی لورل و هاردی.

لورل وهاردی خیابانگرد، در حال خوردن شیرینی هستند؛ آخرین سکه‌هایشان را لورل برای خریدن دونات داده، که هاردی معتقد است: «آخرین پول برای خریدن شیرینی‌هایی که وسطش سوراخ است!»

بز فراری یك مغازه‌دار، از لورل خوشش می‌آید و در تعقیب او به‌راه می‌افتد. چون قضیه مورد تعقیب پلیس است، لورل وهاردی سعی می‌کنند از دست او خلاص شوند، اما موفق نمی‌شوند.

قسمت بعدی داخل اتاقی است که باید شب را درآنجا بگذرانند وبزهم آنجا است، در حالیکه اشاره می‌شود که این کار بدون اجازه‌ی صاحبخانه است.

می‌بینیم که در سال ۳۱ این موضوع در فیلم «سس

خندان» واین‌بار با یك سگ، تکرار می‌شود ــ که دیدیم خیلی بهتر هم انجام می‌شود. حتی صحنه و شوخی تکرار می‌شود؛ شوخی سطل پر از کف صابون وبه‌نوبت شستن لورل وهاردی وبز. یك شوخی مستقل، شوخی ورزش شبانه است که هاردی درشت هیکل به لورل یاد می‌دهد چگونه باظرافت کار را باید انجام داد.

پایان قضیه همچنان به‌نفع لورل و هاردی است با بچه بزهایی که باقی مانده. ازشوخی سقوط هاردی در چاله‌ی پرآب خیابان دراین فیلم نیز استفاده می‌شود.

یك فیلم خوب دیگر ازاین زوج، فیلم «احمقی در آکسفورد» است اثر «آلفرد گولدینگ» ومحصول۱۹۴۰.

این فیلم یکی از آخرین موفقیت‌های لورل وهاردی است، که در عین انتقاداتی، از مزایایی نیز برخوردار است ــ بدون آنکه به‌کمال «به‌سوی غرب»، «کله‌پوك‌ها» و غیره برسد.

اشکال اصلی از اینجا آغاز می‌شود که فیلم شامل سه قسمت متفاوت است، و درواقع مجموع دو فیلم کوتاه ویك فیلم نیمه بلند، که در نتیجه به‌وحدت موضوع نمی رسد، برعکس مثال‌های ذکر شده.

در قسمت اول، لورل وهاردی که در جستجوی کار هستند، با استفاده از یك فرصت (وبا لورل در لباس‌زنانه) برای خدمت سرمیز شام به‌یك خانه‌ی اعیانی می‌روند.

دو شوخی معروف لورل:

۱ــ بالا انداختن تمامی ته مانده‌های مشروب‌ها،

۲ــ سروکردن سالاد ــ در حالی که مست است و

با لباس زیر، چون ارباب سالاد را بدون سس خواسته (بازی با کلمه درزبان اصلی).

هردو بدون کم و کاست به‌وسیله‌ی «بلیك ادواردز» با بازی «پیتر سلرز» در فیلم «پارتی» مورد استفاده قرار می‌گیرد ــ ونیز یك شوخی هاردی؛ در حالیکه در مرحله‌ی اول، خانم‌ها را دریك طرف و آقایان را در طرف دیگر میز نشانده، تصمیم می‌گیرد نحوه‌ی نشستن آنها را درست کند، ودرنتیجه صحنه، تبدیل به‌یك «بشین وپاشو»ی دور میز می‌شود.

در قسمت دوم، لورل وهاردی، در لباس رفتگران، مشغول تمیز کردن خیابان هستند، با دو شوخی کوچك با گلف؛ با چوب جارو، و پنچر کردن ماشین.

شوخی بعدی، شوخی غذا خوردن آنها است، در حالیکه هاردی نزدیك است فقط نان خالی، به‌جای ساندویچ بخورد، بعلاوه به‌جای تخم مرغ پخته، تخم مرغ نپختــه نصیبش می‌شود!

وبعد قسمت سوم شروع می‌شود: لورل و هاردی در بدو ورود به‌آکسفورد، با تعدادی دانشجو روبه‌رومی‌شوند که تصمیم‌می‌گیرند بنا برسنت، باآنها شوخی‌های‌دانشجویی کنند. نتیجه‌ی کار، گم شدن لورل و هاردی در هزارتوی گیاهی محوطه‌ی دانشگاه است.

شوخی خیلی خوب این قسمت، قضیه‌ی دست اضافی است که برای لورل پیپ روشن می‌کند، وبعد حرکات انگشتان تبدیل به‌یك رقص باله مانند می‌شود، تا برسد به‌تکرار قضیه برای هاردی ــ وآغاز این قضیه که این

خیالبافی‌ها ناشی از خستگی روزانه است، که پس ازآن نیز چندجا تکرار خواهد شد.

ادامه‌ی شوخی دانشجویان، لورل و هاردی را به اتاق رییس دانشگاه می‌برد به‌عنوان اینکه اتاق آنها است ـ وبا شوخی های مشخص این صحنه، وبخصوص قضیه‌ی اشیایی که یکی دراین اتاق می گذارد و دیگری برای‌اتاق دیگر برمی‌دارد.

در ادامه به‌یك غیر منتظره می‌رسیم؛ لورل، درواقع لرد پدینگتون است که براثر ضربه‌یی به‌سرش، حافظه‌ی خود را ازدست داده است. که به‌همین ترتیب، بایك ضربه، به‌آن نقش برمی گردد.

ازاین لحظه لورل اشرافی وجنتلمن را می‌بینیم که به‌لهجه‌ی غلیظ انگلیسی صحبت می کند وهاردی تبدیل به مستخدم او می‌شود ـ درواقع یك شوخی خصوصی برای لورل، که اهل جنوب لندن است (و در فیلم «به‌سوی غرب» این شوخی را می کند) ونیز اشاره به‌نوع‌رابطه‌ی آنها در پشت دوربین ـ که این تنها باری است در یك فیلمشان، که لورل باهوش ودستور دهنده است.

فیلم، با برگشتن لورل به‌شخصیت قبلی (یا اصلی) با ضربه‌ی جدید به‌پایان می‌رسد، در حالیکه قضیه‌ی لرد پدینگتون را دزاینجا به‌همین صورت در ابهام می گذارد، وباز با این‌شوخی ضمنی که استن لورل، با قالب اصلی لرد پدینگتون ، ازبد روزگار به‌قالب لورل فرورفته، تا در عین‌حال این عظمت نبوغ‌آسا را خلق کند.

٦

فیلم کوتاه «سربه‌راه‌ها» محصول ۱۹۲۸ و اثر «امت فلین» است.

این اولین فیلمی است که این زوج کمدی از آغاز تا پایان در آن تنها هستند، وتنها موجود دیگر در فیلم، یك سگ است به‌اسم «باستر»! داستان فیلم شرح ثروتی ناگهانی است که به هاردی می‌رسد واز لوزل به‌عنوان پیشخدمت مخصوص خود استفاده می‌کند.

برعکس این فکر را در فیلم «احمقی درآکسفورد» دیدیم؛ لورل جنتلمن وهاردی مستخدم. در این مورد و مورد دیگرش از دوفیلم «عشق آنگورا» و «سس‌خندان» می‌بینیم که در نحوه‌ی رفتارشان نسبتٌ به‌هم خشن هستند، وهنوز به‌ظرافت بعدی نرسیده‌اند.

فیلم، لحظه‌های خیلی درخشان ندارد. بهترین فکر، فکر سرهای مجسمه به‌شکل ارباب خانه است، که به‌جای فواره به‌کار رفته‌اند، وهاردی در فرار از دست لورل،

یکبار خود را در جای یکی ازاین سرها قرار می‌دهد با شوخی آبی که ازدهان این «فواره» باید بیاید. ووقتی قطع می‌شود، چاره‌اش زدن ضربه‌یی به‌سر مجسمه است.

شوخی‌های دیگر می‌بینیم که هنوز خام‌هستند، حتی گریه‌های مشهور لورل، اما هردو در مرحله‌ی شکوفایی به‌نظر می‌رسند.

«دختر کولی» فیلم‌بلند محصول ۱۹۳۶ به‌کارگردانی «جیمز هورن» و «چارلز راجرز»، جزء فیلمهای اپرت موزیکالی است که به‌این دو نیز در آنها نقش داده‌اند ـ که می‌دانیم در تلاش برای رهایی ازاین ورطه، به‌ساختن فیلمهایی مثل «به‌سوی غرب» و «کله‌پوک‌ها» دست می زنند.

دراین فیلم لورل وهاردی درلباس‌های کولی‌هستند، والبته پس از یك مقدمه‌ی سراسر موزیکال وآواز است که به‌این دونفر می‌رسیم. با یك شوخی کوچك دراین مرحله با پوست کندن سیب زمینی.

شخصیت بعدی ، زن هاردی است که فاسقی نه‌چندان پنهانی دارد. نقش این زن را «می‌بوش» بازی می‌کند، کسی که در ده‌تایی از فیلمهای لورل و هاردی، با آنها همبازی بوده ـ وبه‌قولی یکی از «زن ـ وامپ» هـای تاریخ سینما است که کشف ناشده باقی مانده، واین امررا استنباط‌می‌کنیم.

برخورد لورل با این زن واصولا شخصیت او دراین فیلم، شخصیت تازه‌تری است؛ آدم پرخاشجویی که هاردی و زنش نیز از او حساب می‌برند. حتی می‌بینیم که یکبار

شوخی همیشگی را وارونه می‌کند: هاردی مطابق معمول، در ورود به‌رستوران می‌خواهد جلوتر وارد شود، اما لورل با یك اردنگی، جلوی اورا می‌گیرد و این‌بارخودش جلو می‌رود.

شوخی‌های هرچندگاه این زوج با داستان یك اپرت درهم آمیخته؛ کولی‌ها دختر کوچك یك‌پرنس را می دزدند، واین دختر در بزرگی، عاقبت آنها را می‌یابد.

شوخی‌های تقسیم شده ازاین قرار است: جیب بری لورل وهاردی در شهر، وقضیه‌ی انگشت‌ها، و حیله‌ی آخری که لورل می‌زند (آوردن پاسبان) ـ ادامه‌ی شوخی در کافه، قمار با انگشت‌ها برای تصاحب پول‌است.

دختر بزرگ شده، برسر میز صبحانه، یك‌آواز می خواند. در حالیکه هاردی مفتون این صدا است، لورل به‌تدریج ودرطول آواز، تمامی اغذیه‌ی روی میز را می‌بلعد. توضیح نهایی او اینست که «ترسیدم سرد شود!»

شوخی بعدی که بهترین شوخی فیلم است، قضیه‌ی پر کردن بطرهای خالی از مشروب است ـ و مستی لورل و ادامه‌ی آن تا باغ پرنس برای نجات دختر.

در اینجا لورل و هاردی با یار قدیمی «جیمی‌فینلی سون» در نقش افسر محافظان روبه‌رو هستند، و شوخی خوب بازکردن در زندان با کلیدهای شخص افسر.

در صحنه‌ی بعد، به‌شوخی پایان فیلم می‌رسیم که در ردیف کار این دو هنرپیشه، کریه وناشایسته است، لورل وهاردی در دستگاه‌های شکنجه به‌قد وقامت‌های غیرعادی خیلی بلند وخیلی کوتاه درمی‌آیند، وفیلم دراین لحظه‌ی

غیر منتظره وغیر منطقی به‌پایان می‌رسد.

معلوم است که کل فیلم از وحدت وتمامیت لازمی برخوردار نیست ـ اپرت ولورل وهاردی، به‌هیچ صورتی باهم جور درنمی‌آیند واین همچنان لحظه‌ی افول است، تا بعد دوباره به‌پا خیزند.

در پایان این گلچین آثار لورل وهاردی،چند نکته را لازم به‌یادآوری می‌بینیم.

درتمام فیلم‌ها، لورل طنز نویس وطنز پرداز است، داستان فیلم با نظر او به‌انجام می‌رسد، که می‌بینیم درخشش های خلاقه‌یی چون «به‌سوی‌غرب» ویا «کله‌پوك‌ها» دارد ـ نوع رابطه‌ی واقعی او با هاردی، خلاف آن چیزی است که در فیلم‌ها می‌بینیم. اوتصمیم‌گیرنده و پیش برنده است، مثل مورد فیلم «احمقی در آکسفورد».

اما گذشته ازاین رابطه‌ی کاری، دوستی آنها، یك دوستی واقعی است که می‌بینیم تا آخرین لحظه‌ی حیات نیز حفظ می‌شود.

لورل در سال ۱۹۶۱، به‌خاطر خدمات سینمایی‌اش، یك اسکار مخصوص دریافت می‌کند.

سربازهای چوبی

فیلم «سربازهای چوبی» محصول سال ۱۹۳۴ است، یك سال پس از فیلم «پسران صحرا». اما به‌همین زودی می‌بینیم که در آغاز دور شدن از مسیر است.

عصر طلایی لورل وهاردی از فیلمهای صامت آغاز شد و تا تعدادی از فیلم‌های ناطق نیز ادامه یافت. با کارکردانانی چون: کلاید براکمن ـ لوییس فاستر ـ جیمز پاروت ـ لوید فرنچ ـ لیومك کاری ـ و...

ترکیب هریك از این کارگردان‌ها با این دو هنرپیشه، تا قبل از ۱۹۳۵ آنچنان‌شرایط‌وموقعیت‌استثنایی پدید می‌آورد، که هریك از این فیلم‌ها، در زمان خود و در زمان حال، جزء بهترین کارهای کمدی سینمایی به شمار می‌آیند.

اما از ۱۹۳۵ ورق به‌تدریج برمی‌گردد. ناطق دراین مرحله نیز لطمه‌ی خود را زده است. فیلمهای آنها بیشتر به‌اعتبار موضوع و یا شخص دیگر ساخته می‌شود ـ که

در نتیجه میدان کمتری به‌لورل و هاردی داده می‌شود. حتی در زمینه‌ی کارهای اپرایی، مثل فیلم «برادران شیطان» ـ که معذلك صحنه‌های مربوط به‌ایندو همچنان درخشان باقی می‌ماند ـ و یا همین فیلم «رژه‌ی سربازهای چوبی» که به‌اقتباس از اپرت «بچه‌ها در سرزمین اسباب بازی» اثر ویکتور هربرت ساخته شده است.

نگاه کنیم به‌عقب‌تر، هنگامی که «استن لورل» با «هال روچ» قرارداد می‌بندد. دراین مرحله، لورل میزانسن و ساختن شوخی‌ها را نیز خودش انجام می‌دهد ـ و این کاری‌ست که تا به‌آخر نیز ـ در جایی که میدان دارد ـ به‌انجام می‌رساند. شوخی‌ها را می‌سازد، به‌نحوه‌ی اجرای آن میزانسن می‌دهد و بقیه با کارگردان است.

در این فیلم، کارگردانی را «گاس‌ماینز» و «چارلز راجرز» انجام داده‌اند، که این دومی در فیلمهای دیگر نیز با این دو نفرکارکرده است، که بعضی ازآن میان خیلی خوب بوده‌اند. اما اسم اول از تآتر می‌آید و پس از این به‌آن برنخواهیم خورد.

فیلم، گفتیم که از یك اپرت اقتباس شده ـ بنابر این آوازهای دختر و پسر قهرمان داستان عیناً حفظ شده، به‌اضافه‌ی چند آواز دسته‌جمعی. پس یك سهم اصلی را قسمت عشقی داستان اشغال کرده است.

اما فیلم، از آغاز با چند نمای عمومی قرار است محیط و فضای این شهر را بسازد که خواهیم دانست شهر اسباب‌بازی‌ها نام دارد. در واقع تمام شخصیت‌هایی که در این شهر وجود دارند، یکنوع اسباب‌بازی، و یاشخصیت

های معروف قصه‌های بچه‌ها هستند که در اینجا گردهم آمده‌اند.

قهرمانان‌داستان درخانه‌یی زندگی می‌کنند که‌به‌شکل کفش است.

کل اشکالات به‌چند قسمت مشخص تقسیم شده که باید به‌یك اشکال اصلی در پایان فیلم برسد ــ که بدیهی است اینهمه به‌اساس ساختمانی اپرت برمی‌گردد.

صحنه‌ی آغازی، پس از نشان دادن محیط، به‌معرفی شخصیت‌های اصلی داستان می‌پردازد؛ مادر و دختر ــ پسر جوان ــ مرد بدجنس ــ ولورل و هاردی.

اولین اشکال مربوط به‌سررسیدن موعد بدهی خانه است. در این کار لورل و هاردی باید قول مساعدت‌بدهند که از این لحظه شوخی‌های مربوط به‌آنان‌شروع می‌شود: قضیه‌ی الك دولك که بعداً باز از آن استفاده خواهد شد، قضیه‌ی کار آنها در مغازه‌ی اسباب بازی سازی و اشتباهی که لورل در دریافت سفارش ساختن سربازهای‌چوبی‌انجام داده و در نتیجه سربازهای ده‌سانتی تبدیل به‌اندازه‌های آدم معمولی شده‌اند، که باز از این موضوع بعداًاستفاده خواهد شد.

عدم توانایی در پرداخت بدهی خانه شخصیت مرد بدجنس را روشن‌تر می‌کند و نقشه‌یی که لورل و هاردی برای رهایی از این مشکل می‌کشند، مشکل بعدی را به‌وجود می‌آورد، که در خودش حل می‌شود. مشکل آخر که باید به‌نکته‌ی اصلی برسد، ناشی از تله‌یی‌ست که مرد بدجنس برای جوان خوشبخت طرح کرد، که در نتیجه

باید موجب تبعید او از سرزمین اسباب‌بازی‌ها شود ــ و از این لحظه قضیه‌ی جدیدی که به‌وجود می‌آید، موضوع یك سرزمین دیگر با موجوداتی دیگر در کنار این‌سرزمین بهشتی است. سرزمینی زیرزمینی و وحشتنا ك با موجوات کریهی که مرد بدجنس برآنها حکمروایی می‌کند.

لورل و هاردی در تعقیب مرد بدجنس به‌این‌سرزمین ترسناك می‌رسند، و پس از رهایی پسر و دختر جوان و فرار، درواقع موجب حمله‌ی موجودات کریه به سرزمین اسباب‌بازی‌ها می‌شوند.

تمامی آنچه از پیش، مقدماتش را دیده‌ییم، دراین مجادله به‌کار گرفته می‌شود.

فیلم، گذشته از شوخی‌های لورل و هاردی، به‌علاوه یك کاردیگر هم می‌خواهد انجام دهد ــ و آن، به‌اقتضای داستان، ساختن فضا و محیطی فانتزی است، آنچنانکه در خور داستان‌های «جادوگر شهر اوز» و یا «آلیس در سرزمین عجایب» می‌تواند باشد.

اما چون صحنه پردازی مستقیماً از صحنه‌ی‌نمایش می‌آید، وچون کار تازه‌یی در جهت پرداخت فانتزی سینمایی انجام نمی‌گیرد، این فضا و محیط به‌کمال‌فانتزی نمی‌رسند. در واقع فیلم وارد این حیطه می‌شود، اما در بین راه معلق می‌ماند. از حقیقت می‌گذرد و به‌فانتزی نمی‌رسد.

پس می‌ماند شوخی‌های خاص لورل و هاردی، که در این فیلم به غیر از تعدادی شوخی‌های تکراری، تقریباً فکر تازه‌یی به‌چشم نمی‌خورد.

یکی از شوخی‌ها، مهارت دربازی الك‌دولك است که در پایان هنگام حمله‌ی غول‌ها، ازهمین وسیله برای پرتاب میخك استفاده می‌کند.

یك شوخی خوب لورل، که این‌بار لفظی است، به کاربردن اصطلاحات به‌صورت مغشوش و درهم است.مثلا «خانه‌ام شکست» به‌جای «قلبم شکست» و یا «یك گوشم دره یکیش پنجره، وقتی در بسته باشه از پنجره میآم تو» به‌جای «یك گوشم دره، یکیش دروازه...» والخ.

شخصیت لورل در این فیلم، کارساز و کارآمداست، و هاردی نیز به‌این همه وقوف دارد، که می‌بینیم استفاده از الك‌دولك را او به‌لورل پیشنهاد می‌دهد ــ و در مقابل سادگی بسیار نیز وجود دارد، مثل لحظه‌ی شب به‌خیر گفتن این دونفر، که درنتیجه موجب گیرافتادنشان می‌شود. ویك شوخی برسر اینکه هرکس بادیگری از نظر رقابت در چه وضعی است، که درتمام موارد خوب است.

در صحنه‌ی آخر می‌بینیم که اصلا لورل و هاردی اداره کننده وبرنده‌ی جنگ هستند. فکر به‌کار بردن سربازهای چوبی را نیز آنها عملی می‌کنند ــ که‌این‌صحنه، از پرداخت و فکر سینمایی خوبی برخوردار است.

پس دیدیم که لورل و هاردی اصولا از شخصیت های خود تا حدودی درآمده‌اند، واین امر به‌خاطر جا افتادن آنها درنقش شخصیت‌های نمایشی است که از این راه بر قالب آنان دوخته می‌شود.

در مجموع، این فیلم نسبت به‌فیلمهای قبلی این در هنرپیشه، ضعیف‌تر و درحال سقوط است. سقوطی که کم

و بیش از این پس ممکن و محسوس خواهدشد. به‌عنوان سینما چیزی‌پنهان ندارد، اما شوخی‌ها وشخصیت‌ها هنوز تحت‌الشعاع وتحت تأثیر لورل و هاردی قبل هستند.

اما فیلمهای لورل و هاردی در هرلحظه و مرحله‌یی قابل دیدن است، واین امر، گذشته از غم غربت گذشته، نیز به‌خاطر آن گرمی وجذبه‌یی‌ست که در ذات هریك از آنها وجود دارد.

کله‌پوک‌ها

فیلم «کله‌پوک‌ها» محصول سال ۱۹۳۸ است، به کارگردانی «جان بلایستون» ـ تهیه کننده‌ی آن «هال روچ» است.

آغاز فیلم، جبهه‌ی جنگ در سال ۱۹۱۸ است. لورل و هاردی در سنگر هستند. هاردی به‌اتفاق فرمانده و کلیه‌ی سربازان از سنگر خارج می‌شوند و حمله می‌کنند، و محافظت سنگر به‌لورل سپرده می‌شود.

در سال ۱۹۳۸ می‌بینیم که لورل همچنان در سنگر مشغول نگهبانی است، و چون یك سرباز فراموش شده است، اطلاعی از تمام شدن جنگ در بیست سال قبل ندارد ـ در عین حال تمام عادات و رفتار خود را حفظ کرده و تکرار می‌کند. به‌این ترتیب است که کنار سنگر، کوهی از قوطی خالی کنسرو وجود دارد.

وقتی لورل کشف می‌شود، و به‌عنوان یك قهرمان جنگ بازمی‌گردد، هاردی را می‌بینیم که یك سال است

ازدواج کرده، و طبعاً گرفتار آن نوع زنی است که روزگارش سیاه باشد ـ اما هاردی با خوش قلبی ذاتی خود، در بند این حرفها نیست. وقتی در روزنامه عکس لورل را می‌بیند، فوری تصمیم می‌گیرد به‌سراغ او برود ـ به‌این ترتیب جمع این دو نفر دوباره تکمیل می‌شود.

اما قبل از آن نیز وارد حیطه‌ی شوخی شده‌ییم، یا لااقل مقدمات آن را دیده‌ییم؛ همسایه‌ی روبروی‌هاردی، یك مرد شکارچی عصبانی مزاج است که زن خوشگلی دارد، و هاردی و این زن، باهم روابطی انسانی ودوستانه دارند! قابل پیش‌بینی است که مسئله برای زن هاردی و برای شوهر آن زن قابل درك نخواهد بود.

در مورد انسانی بودن قضیه، باز می‌بینیم که هاردی به‌محض اطلاع از وجود دوستش به‌سراغ او می‌رود، وبا تصور غلطی که از ناقص شدن او پیدا می‌کند، اصرار دارد که لورل را به‌خانه‌ی خودش ببرد، تااز لحاظ جا و غذا، لورل در ناراحتی نباشد.

شوخی این قسمت، از لحظه‌یی که لورل باروزنامه وارد باغ آسایشگاه می‌شود، وبه جای نیمکت سنگی، صندلی چرخدار مخصوص آدمهای چلاق را برای نشستن انتخاب می‌کند، آغاز می‌شود. ازهمین لحظه‌قابل‌پیش‌بینی است که چه خواهد شد؛ لورل برای آنکه بتواند روی این صندلی بنشیند، یك پایش را زیر تنه‌اش جمع می‌کند، و هاردی فکر می‌کند که لورل چلاق شده است. در نتیجه بیشترین حد تلاش را برای راحتی او به‌کار می‌برد، اما از اولین لحظه تا پایان این شوخی که به‌اندازه‌ای که

طولانی است، یك لحظه از ضرب و خوب بودن شوخی کاسته نمی‌شود؛ هاردی لورل را برروی صندلی چرخدار به‌پیش می‌راند. لورل می‌خواهد آب بخورد، اماهاردی نمی‌گذارد او تکان بخورد، و خودش لولـه‌ی آب را می‌آورد و به‌دست لورل می‌دهد، و خودش می‌رودشیرآب را باز کند. در این لحظه تصویر سنتی این دو هنرپیشه ساخته می‌شود؛ لورل که لوله را به‌طرف هاردی گرفته با باز شدن شیر آب، هاردی را کاملا خیس می‌کند. اما هاردی به‌خاطر تصوری که دارد، ناراحتی خود را نشان نمی‌دهد... وقتی‌صندلی را از دست‌می‌دهند، هاردی، لورل را برروی دست حمل می‌کند ـ البته لورل هم ازاین امر هیچ تعجبی نمی‌کند!

شوخی بعدی، پس از سوارشدن‌به‌ماشین‌آغازمی‌شود. یك بارکش راه‌آنها را سد کرده، ولورل باید بارکش را جلوتر ببرد، تا هاردی بتواند ماشین را از جایی که توقف کرده، خارج کند.

بارکش مملو از خاك است، و لورل تمامی خاك‌را روی ماشین خالی می‌کند، و فقط سر هاردی از تپه‌ی خاك بیرون می‌ماند!

شوخی بعدی در توقفگاه خانه است. لورل بـرای آنکه حالت خودکار در گاراژ را خودش امتحان کند، تمامی گاراژ و ماشین را از بین می‌برد!

در طول این مدت می‌بینیم که شوخی‌ها فقط بـه وسیله‌ی خودشان دونفر به‌وجود آمده و اجرا شده است. از لحظه‌یی که وارد ساختمان می‌شوند، دیگران نیز در

این کار سهیم می‌شوند.

اولی قضیه‌ی پلکان است، چون آسانسور خراب است، لورل و هاردی تا طبقه‌ی سیزدهم باید پیاده‌بروند. و بدیهی است که در این راه باید تعدادی شوخی وجود داشته باشد. بهترین شوخی این قسمت، قضیه‌ی سایه‌ی کرکره‌ی کشویی است، که روی دیوار پلکان افتاده، و لورل با استفاده از همین سایه، کرکره را پایین می‌کشد! این شوخی در همین‌جا تمام نمی‌شود و صورتهای دیگری هم پیدا می‌کند.

اما معروفترین وسنتی ترین شوخی برای پلکان، تکرار بالا و پایین رفتن از پلکان است:این‌بار نیز این امر اتفاق می‌افتد؛ یکبار به‌خاطر برخوردی که با یك مرد (جیمی فینلی‌سون) پیدا می‌کنند، و قرار دعوا درپایین ساختمان را می‌گذارند ــ و یکبار به‌خاطر توپی که به پایین می‌اندازند و پدر بچه‌ها آنها را مجبور می‌کند توپ را بالا بیآورند (همراه با شوخی اصابت توپ به‌مأمور اطلاعات ساختمان).

قسمت بعدی باورود لورل و هاردی به‌آپارتمان و برخورد با زن هاردی، و دیگران، آغاز می‌شود.

در طول این مدت کماکان شوخی‌های مخصوص لورل و هاردی در کار است، و از این بابت فیلم ، نقصی ندارد. مثل گیر کردن کلید در قفل، در حالیکه زنجیر کلید به شلوار هاردی وصل است، و غیره.

اما عکس‌العمل زن هاردی از دیدن لورل، همان است که پیش‌بینی می‌شد ــ از ورود این شخص خوشحال

نیست.

این‌بار نیز هاردی از دوستش دفاع می‌کند، و این بار پایش می‌ایستد. زن هاردی خانه را ترك می‌کند.

دوباره شوخی‌های دونفره شروع می‌شود ـ دراین مدت لورل یك شوخی معرکه‌ی دیگر هم دارد: از مشت و شست خود به‌عنوان پیپ استفاده می‌کند.

برای پختن غذا، آشپزخانه ویران می‌شود. و دراین اثنا همسر مرد شکارچی نیز وارد می‌شود که بر اثر ریختن مشروب به‌روی لباسش، پیژامه‌ی هاردی را به‌تن می‌کند.

به‌این ترتیب می‌بینیم که دوباره زمینه برای یك شوخی سنتی آماده می‌شود: زن هاردی به‌خانه‌بازمی‌گردد، زن دیگر برای مخفی شدن، در نقش یك صندلی ظاهر می‌شود، که معلوم است: لورل بایدبی‌خیال‌روی‌این‌صندلی بنشیند!

و بالاخره مرد شکارچی وارد می‌شود.

وجود زن کشف می‌شود، و شکارچی با تفنگ،از راه پله‌ها، یکبار دیگر آنها را به‌پایین فراری می‌دهد. و در خیابان همچنان به‌تیراندازی ادامه خواهد داد.

«کله‌پوك‌ها» جزء کارهای قابل ذکر این دوهنر پیشه در سالهای آخر سی است. زیرا تا حد زیادی بـه فیلمهای درخشان آنها نزدیك می‌شود، و این امر شاید به‌خاطر امکاناتی باشد که این دو در این فیلم داشته‌اند.

گذشته ازاین: نقش همیشگی لورل و هاردی ـ این بار روابط این دو نفر را در حد انسانی‌تری مـی‌یابیم؛ هاردی به‌خاطر لورل از همه‌چیز چشم می‌پوشد و خود

را دچار دردسر می‌کند. احساس این رشته‌ی دوستی را فقط غم وغربت وتنهایی یك شب برفی، دریك اتاق تنها توجیه می‌کند.

به‌شکار ارواح می‌رویم

این فیلم محصول ۱۹۴۲، و کارگردانش «آلفرد ورکر» است. به‌این ترتیب این دو را در دوره‌یی می‌بینیم که از کارگردانان برجسته و دوران طلایی خود به‌دور افتاده اند.

در آغاز فیلم، لورل و هاردی به‌ضرب لگد اززندان بیرون انداخته می‌شوند، و بیست و چهار ساعت مهلت دارند که شهر را ترك کنند. این امر باعث می‌شود به ماجرایی کشیده شوند، که در واقع شلوغ، از هم گسیخته و حتی تا حدودی ابلهانه است.

کارهایی که در این ضمن، این دو انجام خواهند داد، به‌حد عادی ترین و تکراری ترین کارهای آنهاخواهد رسید؛ ناخودآگاه موجب می‌شوند تابوت مورد حمل عوض‌شود ــ در عین‌حال لورل، گرفتاری‌هایی با چتر خود دارد.

ساده‌لوحی آنها در قطار، باعث می‌شود تمام پول

خود را از دست بدهند ـ چون فکر می‌کنند ماشین‌اضافه کردن پول را پیدا کرده‌اند ـ که درنتیجه باعث می‌شود با «دانته»ی شعبده‌باز آشنا شوند.

در این مرحله یك شوخی خوب وجود دارد: هاردی وقتی می‌فهمد دانته یك شعبده‌باز است، تصمیم می‌گیرد تردستی خود را در ورق به او نشان دهد. دانته ورق آس پیك را می‌کشد و در جیب بالای کتش می‌گذارد. قبل از آنکه هاردی شروع به‌اقدامات بعدی بکند، دانته ورق را به‌روی پیشانی لورل، زیر کلاه منتقل کرده است (غیر منتظره در شوخی) ـ در عین حال لورل توضیح می‌دهد که این «چشمه»ی هاردی خیلی جالب است، و او تا به حال به‌راز آن پی نبرده است... در این موقع ورق‌های هاردی را به‌دست گرفته است و متوجه می‌شود که همه‌ی ورق‌ها آس پیك است!

مرحله‌ی بعدی طبعاً به‌تماشاخانه و نمایش‌های دانته می‌رسد ـ نخستین شوخی این قسمت در عین حال که‌خیلی خوب و کامل است، با قسمت‌های دیگر فیلم هماهنگی ندارد، و در سطحی بالاتر قرار می‌گیرد. در این شوخی، لورل وارد یك باجه‌ی تلفن می‌شود ـ بافاصله‌ی کمی روبه‌روی این باجه، باجه‌ی یگری قرار دارد ـ لورل از باجه‌ی دیگر خارج می‌شود یك سکه ازهاردی می‌گیرد، و دوباره به باجه برمی‌گردد. هاردی که از این وضعیت متعجب است، درباجه را باز می‌کند، اما درآن باجه یك هاردی دیگر وجود دارد که از این مزاحمت متعجب‌است! در حالیکه هاردی با تعجب دورتر ایستاده، لورل وهاردی،

هریك از باجه‌های خود خارج می‌شوند و جایشان را با هم عوض می‌کنند! در پایان شوخی، هاردی می‌بیند که‌این دوباجه در واقع چیزی به‌جز دو جعبه‌ی خالی نبـوده است...

ادامه‌ی شوخی در این قسمت، ورود ـ ناخواسته‌ی ـ لورل و هاردی به‌روی صحنه است (در حالیکه بنا برسنت، آدمکش‌ها در دو طرف صحنه، پشت پرده در انتظارخروج آن دوهستند) ـ هاردی باآهنگ نی، طنابی را به آسمان می‌فرستد، و لورل از این طناب بالا می‌رود. شوخی در خسته شدن هاردی، افتادن لورل، و دوباره نی‌زدن و دو باره بالا رفتن لورل است، که چند بار تکرار می‌شود. و بالاخره، هاردی، لورل را به‌دست تقدیر می‌سپارد!

در طول این مدت تبهکاران به‌جان هم افتاده‌اند، وپلیس هم ناخودآگاه، مداخله کرده است! شوخی‌خارجی این قسمت، قفس شیرهاست، وآدمهایی که از ترس بـه میله‌ها آویزان شده‌اند.

فیلم، با شوخی‌تغییر ظاهری لورل تمام می‌شود، که دراین زمینه، در فیلم‌های قبلی نیز بسیار کار شده است .

برای یك علاقمند به‌لورل و هاردی، فیلم به‌کلی ناامید کننده است: گذشته از غم غربت و گذشته از چند شوخی که ذکر شد، فیلم‌در حد ضعیفی‌از کارهای‌سینمایی قرار دارد؛ کارگردانی تقریباً وجود ندارد، داستان فیلم، گسسته و ضعیف است، و در حد کمدی، کمترین استفاده از این دو هنرپیشه شده است.

بها ۱۲۰ ریال